



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

# دوره‌بندی سرمایه‌داری و تحول جهانی

## دیوید لایمن

ترجمه‌ی: حسن آزاد



آذر 1397

**چکیده:** حوادث سال‌های اخیر ما را وامی‌دارد که در باره‌ی بنیادها [ی نظری‌مان] بازاندیشی کنیم: برای ارائه‌ی پاسخ به یک رشته پرسش‌های کلیدی و محوری، باید اقتصاد سیاسی، نظریه‌ی ماتریالیسم تاریخی، نظریه دولت، نظریه ملت و آگاهی ملی را با هم در نظر بگیریم. امروزه، سرمایه‌داری جهانی تا چه حد به کمال خود دست یافته‌است؟ برای مرحله‌بندی (نظریه‌ی دوره‌بندی) برای توضیح زمان حاضر، از چه مؤلفه‌هایی می‌توان بهره گرفت؟ یک رهیافت نیرومند برخلاف آگاهی متعارف در مورد تکامل سرمایه‌داری نشان می‌دهد که هنوز پیروزی سرمایه‌داری بر جهان کامل نشده‌است. این درک، به‌طور مکانیکی تحولات اجتماعی قابل ملاحظه را به تعویق نمی‌اندازد، بلکه به امکان دستیابی بهتر به آن اشاره دارد که در کوتاه‌مدت امکان تحقق دارد؛ تا هدف-های درازمدت‌تر را در چشم‌انداز و ارتباط روشن‌تری قرار دهد.

### **[نظریه و ضرورت: مبانی دوره‌بندی زمان حاضر]**

دو حادثه‌ی تاریخی - جهانی اخیر - فروپاشی شوروی و کشورهای متحد آن در اروپای شرقی، و تراژدی 11 سپتامبر 2001 - برای افراد زیادی این احساس را تداعی می‌کند که در یک زمان ویژه و مشترک حضور دارند. به نظر می‌رسد که ما در یک دوران گذار به سر می‌بریم، و این ما را وامی‌دارد که مبانی عقیدتی خود را واریسی کنیم، کاری که شاید چندین دهه انجام نگرفته‌است. این مقاله، ادای سهمی است در این بازاندیشی.

این برنامه، گستره‌ی وسیعی را دربرمی‌گیرد که یک فرد یا مکتب فکری قادر به انجام آن نیست. باید جریان‌های فکری مختلف انتقادی، انسان‌گرایانه، انقلابی و علمی را با هم در نظر گرفت، - به نظر می‌رسد «مارکسیسم» بهترین صفت برای وحدت این چشم‌اندازها باشد - تا راهی برای فراتر رفتن از قدرت و سلطه‌ی جهانی سرمایه‌داری، و توان‌های استفاده‌نشده‌ی انسانی برای نوآوری، همبستگی و پیشرفت گشوده‌شود. بخشی که پیش‌روست برخی از اجزای این برنامه را گردآوری کرده و یک تحلیل جدید در باره‌ی مرحله‌بندی از دوره کنونی را مطرح خواهد کرد. در این مسیر از ماتریالیسم تاریخی، اقتصاد سیاسی به‌شکلی بهره گرفته می‌شود که به نظر من تفسیر جدیدی به‌شمار می‌رود. هدف یک برخورد مناسب با پرسش‌هاست. سرمایه‌داری در حال حاضر تا چه حد به کمال خود رسیده‌است؟ جهان کنونی تا چه حد بازتاب تکامل شیوه‌ی تولید مسلط و نیروهای بالقوه و بالفعل برای فراتر رفتن از آن را نشان می‌دهد؟ در نتیجه‌گیری نهایی از برخی درس‌ها و نکات آزمودنی در جهت تحقیق بیش‌تر بهره گرفته خواهد شد.

### **1- ملزومات احیای دوباره‌ی تحلیلی مارکسیستی از مرحله‌ی کنونی**

اندیشه در باب سنت مارکسیستی از منظر زمان کنونی، کاستی‌های قابل ملاحظه‌ای را نشان می‌دهد. علم اجتماعی مارکسیسم، در اتحاد شوروی و دولت‌های متحد آن به منابع قدرت دولتی و مقامات رسمی دسترسی داشت؛ این امر عملکردی سنجیده، آکادمیک و کاملاً منسجم از «دانش متعارف» را ممکن می‌ساخت که انبوهی از داده‌ها، تحقیقات تجربی و بازدهی علمی (به‌انضمام انتشار آثار معین و یادداشت‌های مارکسیست‌های کلاسیک) را فراهم می‌کرد. همان‌گونه که شهرت دارد سیاسی کردن اقتدارمناشانه‌ی حیات آکادمیک و دانشگاهی، و عدم توانایی در تمایز بین سطوح علمی و عوامانه‌ی گفت‌وگو، همراه با دیوان‌سالاری عمیقاً ریشه‌دار، سبب برخوردی متحجر و استوار بر نص، به‌نظریه مارکسیستی شده‌است.

در کشورهای سرمایه‌داری خارج از محیط سیاسی کمونیستی، مارکسیسم با چالش‌های متفاوتی روبه‌رو بوده که از این میان شاید گرایش به تسلیم و به‌نوعی بی‌صبری در برابر کوتاه‌کردن زمان پروژه‌ها، بارزترین نمودار آن باشد. امری که از فقدان تجربه‌ی عملی در رهبری سیاسی و سازمان‌دهی اجتماعی در مقیاس وسیع ناشی می‌شود. به‌علاوه، مارکسیسم غربی به‌علت محدودیت فزاینده‌اش در فضای آکادمیک، تحت تأثیر محدودیت‌های پژوهش‌های تخصصی‌ای قرار گرفته که از اواسط قرن

نوزدهم در دانشگاه‌ها رشد یافته‌است. براین اساس، من چهار حوزه از پرسمان اساسی را برای بازسازی مجدد این پروژه مشخص می‌کنم: بازنگری زمان، نقش نظریه، فرارفتن از جدایی و تخصصی‌کردن دلبخواهی، و سرانجام مفهوم‌بندی مجدد مراحل و اصول دوره‌بندی با تعمق در باره‌ی تکامل اجتماعی و جایگاه عصر کنونی در آن.

## الف- کوتاه و متراکم کردن زمان

مارکسیسم به دلایل «رسمی» در شرق و به دلایل «آرمان‌شهرگرایانه» در غرب، بارها محور زمان برای تحول اجتماعی را فشرده و کوتاه کرده‌است. اگر ما بخواهیم پرسش را به شیوه‌ای تازه و استوار مطرح کنیم، باید پرسیم که در شرایط کنونی، سرمایه‌داری جهانی تا چه حد به دوران بلوغ خود رسیده‌است؟ مواجهه با این مساله امری ضروری شده‌است. در اواخر دهه‌ی 1840 وقتی که مارکس و انگلس جوان خیزش دمکراتیک در سراسر اروپا را به عنوان نشانه‌ی در شرف وقوع انقلاب پرولتری در نظر می‌گرفتند، اندیشه و برخورد به مساله زمان را آغاز کردند. این امر در قرن بیستم با صورت‌بندی لنین تحت عنوان «بالاترین و آخرین مرحله» ادامه پیدا کرد، و از سوی محافل متعارف لیبرال با انتقاد مواجه شد، محافلی که مطرح می‌کردند - این جنبش طبقه کارگر انقلابی که مارکس پیش‌بینی کرد کجا دیده می‌شود؟ مکتب فرانکفورت در تلاش برای «توضیح عدم وقوع» انقلاب پرولتری در غرب شکل گرفت. محور اصلی اندیشه گرامشی این بود که بر پیچیدگی الزامات شکل‌گیری طبقه‌ی انقلابی در کشورهای پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری روشنائی بیاندازد (جی 1973، گرامشی 1992، کامت 1967). جورج لوکاچ مقامات رسمی مجارستان را در دهه 1950 با گفتن این جمله مورد انتقاد و حمله قرار داد: «گذار از فتودالیسم به سرمایه‌داری شش قرن به طول انجامید، برای رفتن از سرمایه‌داری به سوسیالیسم پنج دهه زمان لازم است». تمام این نظرات بر یک پیش‌فرض مشترک با اهمیت استوار است: فراتر رفتن از سرمایه‌داری در یک مقطع زمانی بسیار کوتاه رخ می‌دهد (یا نمی‌دهد) - حتی شاید در طول عمر ما (و مارکس چنین پیش‌بینی کرد، یا نظریه‌اش دارای چنین فرضی بود).

ما در مورد این مساله باید تصور روشنی داشته باشیم. به این دلیل ساده که برای تغییر اجتماعی، چارچوب زمانی از پیش تعیین‌شده‌ای وجود ندارد. تلاش برای انباشت و نوآوری تحت فشار رقابت، در مقایسه با شکل‌بندی‌های اجتماعی سرمایه‌داری، یک احساس تحول سریع در جامعه سرمایه‌داری القا می‌کند. بدین ترتیب مارکس و انگلس، بورژوازی را مورد تمجید قرار می‌دهند که «بورژوازی در طی سلطه‌ی طبقاتی کمتر از صد ساله‌اش، نیروهای مولده‌ی به مراتب انبوه‌تر و عظیم‌تر از تمامی نسل‌های پیشین به وجود آورده است» (مارکس و انگلس، 1998، 10)؛ لوکاچ هم در این ستایش سهیم است. از جانب دیگر، انقلاب سوسیالیستی جایگزینی برای یک شکل استثمار طبقاتی با شکلی دیگر نیست، بلکه فرارفتن از استثمار طبقاتی در نفس آن است. این مرحله پیچیده‌ترین شکل گذار اجتماعی است که پیش از تحول تعیین‌کننده در روابط تولید، به تغییر قدرت اجتماعی در سطح جامعه، نیاز دارد (آپتکر، 1960). روابط بازار سرمایه‌داری یک خصلت «کلیت‌بخش» دارد که مانند انتشار گاز تمام فضای حول و حوش خود را پُر می‌کند. بنابراین، آن‌ها به یک جنبش سیاسی انقلابی نیاز دارند که دارای یک چشم‌انداز بدیل برای روابط اجتماعی باشد. (1)

این چشم‌انداز توضیح می‌دهد که چرا سوسیالیسم (در اصطلاح رایج این واژه) مواردی از شکست را هم دربرمی‌گیرد که با کمون پاریس آغاز می‌شود، با انقلاب روسیه و چین و بر همین سیاق تحولات مشابهی در اروپای شرقی و آسیا، انقلاب کوبا و اشکال مختلف رشد «غیرسرمایه‌داری» در آفریقا و حتی جنبش‌های تعاونی مثل موندراگون در ایالت باسک اسپانیا ادامه می‌یابد. این لحظه‌های تاریخی را نباید به عنوان سرآغازی نادرست (این اصطلاح حاوی یک نوع حس گذار یکباره و مکاشفه‌ای را در بین بیش‌تر متفکران سوسیالیست به وجود آورده)، بلکه باید هم‌چون مراحل ضمنی برای تجربه‌اندوزی، درس‌آموزی، و طرح‌افکنی

بنیادهایی نوین نگریست. این دیدگاه به نوبه‌ی خود از این بینش در باب سرمایه‌داری حاصل می‌شود که «سرآغازهای خط‌آمیز» آن هزاران سال تا جهان باستان به عقب برمی‌گردد؛ از نظام گسترده تجارت و مالی در تمدن‌های گوناگون مدیترانه‌ای، تا اشاره به کارمزدی (خدمت به کارگماردنی) از سوی ارسطو، و جزایری از نظام تولید بورژوازی اولیه که در بطن جوامع فئودالی به عنوان نقطه‌ی تلاقی شبکه‌ای از راه‌های تجاری در خشکی و آب وجود داشتند.

ما در این جا نمی‌خواهیم پیش‌شرط‌های مکانیکی یک تغییر با آهنگ شتابان را وارونه کنیم. مساله حتی این نیست که زمان برای تحولات اساسی طولانی است، بلکه موضوع بیش‌تر غیرقابل محاسبه بودن تحولات است. وقتی که ما درک استواری از پیش‌شرط‌های سوسیالیسم داشته باشیم — فنی، نهادی، فرهنگی و ایدئولوژیک — می‌توانیم مسیرهایی را جستجو کنیم که طی آن، این پیش‌شرط‌ها بدون دردست داشتن چارچوب ثابتی از زمان‌بندی و مجموعه‌ی غیرقابل انعطافی از مقولات تکاملی به کمال می‌رسند. به‌ویژه، روندی از ادغام مراحل جداگانه (نظریه‌پردازان بلشویک از «تکامل مرکب» سخن می‌گفتند) وجود دارد که طی آن با اتکا بر یک پیش‌تاریخ طولانی با سرعت نسبتاً سریع (از لحاظ زمان تاریخی) گام‌هایی معین در جهت کمال برداشته می‌شود. ما به تکرار اشتباهات برخی از متفکران انترناسیونال دوم نیاز نداریم که مفهوم مارکسیستی تکامل اجتماعی را که در آن زمان امری نو بود، برای یک انقلاب به تاخیر افتاده به کار می‌بردند. ما هم‌هنگام به نقد برخورد مکانیکی در رد مشکلات تکامل اجتماعی نیز احتیاج داریم.

## 2- نقش نظریه

اکنون روشن است که درک مناسبی از زمان، صرفاً از رهگذر فهم نظری دست‌یافتنی است. هرچند که نظریه طی سال‌های اخیر مورد حمله قرار گرفته است، ولی ما نیاز داریم سنت نظری [مان] را بازسازی کنیم، با در نظر گرفتن احتیاط لازم که از تقابل طولانی با تفکرات غیرمارکسیستی آموخته‌ایم، و نیاز فزون‌تر از آن برای تدقیق معرفتی. این سنت صرفاً تأکیدی بر نکات زیر است: چراکه ساختار ژرف واقعیت، بلاواسطه آشکار نیست، و برای روشن شدن خصوصیات اساسی آن بمباردمان مداوم با داده‌های حسی و «اطلاعات» کفایت نمی‌کند.

آیا این یک نظریه‌پردازی افراطی است؟ تلنگر پسامدرنیستی در عین از رمق افتادگی، همچنان حضور دارد، و به‌ما در برابر افراط در نظریه‌پردازی هشدار می‌دهد. مساله بدون تردید واقعی است و ما قطعاً باید از «نظریه برای نظریه» اجتناب کنیم. اما نظریه‌پردازی برای چپ در ایالت متحده و نقاط دیگر به حد مبرم‌ترین مشکل محسوب می‌شود (تفسیر مارکس در باره‌ی افکار عمومی فرانسه را به‌خاطر داشته باشیم که «همیشه برای رسیدن به نتیجه دچار بی‌صبری است» مارکس 1967، ص 21). هرچه گرایش به‌جانب تجربه‌گرایی و حس‌گرایی بیش‌تر باشد فکر از حوادث و احساسات جاری بیش‌تر متأثر می‌شود. به‌ویژه ما در زمان‌های پُرجوش و خروش، باید استعداد‌های نظریه‌پردازی را صیقل دهیم، امری که به‌ما امکان می‌دهد یک گام به عقب برداریم، و از چشم‌اندازی سامان‌یافته به‌زمان حال نگاه کنیم.

## 3- نتیجه: فرارفتن از محدودیت‌های حوزه‌های علمی

یک لیست ناکامل از عناصر لازم برای ترکیب این حوزه را دربر می‌گیرد: اقتصاد سیاسی، نظریه اشکال پیشاسرمایه‌داری — و مجموعه مفاهیم ماتریالیسم تاریخی به‌طور عام — (هابسباوم 1964)؛ نظریه دولت (هالووی و پیچیوتو 1978، جسوب 1990، داس 1996)، و «نظریه ملت» (مطالعه واحدهای فرهنگی — سرزمینی و زبانی که به‌طور غیرمنسجم ملت یا ملیت نامیده می‌شود) (لوکزامبورگ 1976، لنین 1967). در این جا [ترسیم] محدوده‌ی رشته‌های علمی به‌تنهایی کمک نمی‌کند و مساله عمیق‌تر از آن است؛ بر همین منوال، بررسی «اقتصاددانان» مارکسیست درباره نظریه اقتصاد سرمایه‌داری (این خود تجربیدی

است که نتایج معینی به همراه دارد). در امتداد طیفی که از نظریه تا سیاست ادامه دارد کسانی که در حوزه نظریه پردازی محض مشغول اند، قادر به درک انتهای دیگر این طیف یعنی نظری مشخص درباره‌ی مسائل سیاست گذاری نیستند. و نویسندگانی که در باره‌ی مسائل جاری و حوزه‌های مشخص کار می‌کنند قادر به استفاده از اقتصاد سیاسی نیستند با یک پیش فرض کمابیش آگاهانه که اقتصاد سیاسی کمک زیادی به آنها نمی‌کند. ما شاهد کار در دو سطح مختلف از تجرید هستیم که «بی‌دغدغه» به کار خود مشغول اند. مشکل اما، نه وجود جدایی بین این دو حوزه، بلکه پذیرش بدون چون چرای آن است، بدون آن که برای رفع آن کوششی انجام شود.

اولین کانون توجه ما اقتصاد جهانی کنونی است. بسیاری از نویسندگان در این حوزه از ادبیات مربوط امپریالیسم و وابستگی بهره می‌گیرند، بدون آن که برخورد نقادانه بدان داشته باشند. آنها هم چنین اقتصاد سیاسی را نادیده می‌گیرند و به طور ضمنی اظهار می‌کنند که «سرمایه» مارکس در بهترین حالت صرفاً به طور حاشیه‌ای به حوزه کار آنها مربوط می‌شود. نظریه پردازان دولت غالباً (نه همواره) به اقتصاد سیاسی اعتنایی ندارند، و بر پرسش‌های دیگری متمرکز می‌شوند؛ یعنی سرشت و محدوده‌ی استقلال نسبی مدیران دولتی. برخی دیگر درباره وجود و عدم وجود طبقه سرمایه دار فراملی و جناح‌های مختلف آن به بحث می‌پردازند، درحالی که، بدون درک روشنی از مفهوم ملت، نمی‌توان از روابط بین‌المللی و روابط فراملی سخن گفت. چه چیزی «ملت» در دوره سرمایه داری را در مقایسه با واحدهای فرهنگی - سرزمینی دوره‌های قبلی مشخص می‌کند؟ برای طرح نکته‌ی اصلی به اندازه کافی سخن گفته شده است: برای رسیدن به این هدف جریان‌های مختلف پژوهشی باید با یکدیگر نزدیک شوند، تا کاستی‌های هریک از آنها به طور جداگانه برطرف شود.

#### 4- مراحل و اصل مرحله بندی

مرحله بندی در تفکر مارکسیستی جنبه‌ی مرکزی دارد. مثلاً مارکس در مقدمه‌ای بر سهمی در نقد اقتصاد سیاسی (مارکس 1904، 13) از مرحله بندی‌های «آسیایی، باستانی، فئودالی و بورژوازی مدرن» در تاریخ جهان یا تمایز بین ارزش اضافی مطلق و نسبی و مفهوم انباشت اولیه در سرمایه سخن می‌گوید. این مساله غالباً در محافل «غربی» با شک و تردید نگرسته می‌شود، هر سخنی از مراحل، نشانی از جبرگرایی با خود دارد؛ از یک پیش فرض مکانیستی که تمام شکل بندی‌های اجتماعی در آن از یک توالی خطی عبور می‌کند، و یا این که طرح موضوع مراحل، نقش آگاهی و عامل را در تحول اجتماعی بی اعتبار می‌کند. بنابراین، این مفهوم باید با دقت بیش تری بسط یابد. به ویژه به این دلیل که نتایج به دست آمده، درک ما از ساختار ژرف دوران کنونی را در بر دارد.

سنت مارکسیستی در این مورد الزامات عمده‌ای را که از یک تنوع غنی درباره‌ی رویکردها برخوردار است، ارائه می‌کند. نسل باوئر، لنین، هیلفردینگ، کائوتسکی، بوخارین به یک مرحله‌ی پسین از سرمایه داری اشاره می‌کند که به اصطلاح‌های گوناگون «امپریالیسم»، «سرمایه مالی»، «سرمایه انحصاری» نامیده می‌شود. (2) اما برای تعریف مراحل یا گذار بین آنها مبنایی به دست داده نمی‌شود. ظاهراً انباشت سرمایه به نقطه‌ای می‌رسد که سرشت سرمایه از رقابتی به انحصاری، و رفتار از پارامتری (واکنش منفعل به نشانه‌های خارجی قیمت) به استراتژیک تغییر می‌یابد. لنین (1933) از جوش خوردن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی در شکل گیری سرمایه مالی سخن می‌گوید - گرچه روشن نیست چرا این جوش خوردگی در دهه‌های قبلی نمی‌توانست رخ بدهد، چیزی که شرایط پیشین، آن را ممکن کرده بود، یا این که چرا این اثر به مرحله‌ای از حیث کیفی نوین به رفتار سرمایه داری جهانی منجر می‌شود، که او آن را به خوبی توصیف می‌کند.

«سرمایه‌داری انحصاری دولتی» — طرح و مفهوم اصلی احزاب کمونیست در قرن بیستم که عموماً به‌وسیله مارکسیست‌های غیرکمونیست نادیده گرفته می‌شد یا طرد می‌شد — در رابطه با مرحله‌ی رقابتی یا لیبرال پیشین یک نقش قطعاً فزاینده برای دولت و یک نفوذ متقابل، و نزدیک‌تر بین مجریان دولتی و نمایندگان سرمایه انحصاری قائل می‌شود (کوزنین 1960، پفزنر 1984). برخلاف نظر متداول، در مارکسیسم غربی در مورد سرمایه انحصاری دولتی فرمول‌بندی‌های دقیق و گوناگونی در باب رابطه بین دولت و انحصارات وجود دارد که یک ابرازگرایی خام، عنصر ذاتی آن به‌شمار نمی‌رود. اما نظریه‌پردازان سرمایه انحصاری دولتی اساساً یک روش‌شناسی توصیفی را به‌کار گرفتند که نسل اول پس از مارکس آن را مورد استفاده قرار می‌داد؛ با مشاهده کیفیت‌های جدیدی که در افق و در نقطه‌ای ظاهر شده بودند، و به دلایلی که به روشنی صورت‌بندی نشده بود، به‌عنوان مرزبندی یک دوره جدید یا مرحله‌ای معتبر شناخته می‌شد. البته تأکید بر دولت یک دوره‌بندی دیگری به‌جز نسل نظریه‌پردازان امپریالیسم را مطرح می‌کند: سرمایه‌داری انحصاری دولتی در دهه‌ی 1930 که در اثر رکود بزرگ مورد قبول قرار گرفت. خاستگاه مکتب «سرمایه انحصاری» یا مانتلی ریویو می‌رسد به کتاب معروف «سرمایه انحصاری» اثر پل باران و پل سوئیزی (1966) همچنین نگاه کنید به جان بلامی فوستر (1986) که واژه‌ی «دولت» را به‌عنوان یک عامل تعیین‌کننده در دوره‌بندی کنار می‌گذارد (ظاهراً برای تمایز خود از نظریه «سرمایه انحصاری دولتی»). مرحله‌ی انحصاری در این مفهوم، خود را با نظریه‌ای که به رکود سرمایه‌داری، مبتنی بر محدودیت تقاضا است، باور دارد. سرمایه‌داری کمال‌یافته به‌علت تقاضای محدود، هرچه بیش‌تر مستعد کساد و رکود است. (اشتاندیل 1952، مینسکی 1982). در اردوی مارکسیسم غربی نیز، ما مکتب تنظیم (آگلیتا، 1972، لی پیتز 1988) (3) و مدل ساختارهای اجتماعی انباشت را مشاهده می‌کنیم (باولز، گوردن و وایسکپف 1983). این مکتب‌ها توالی رژیم‌های انباشت را پیشنهاد می‌کنند. و فوردیسم — پسافوردیسم برای آن‌ها یک مفهوم مرکزی به‌شمار می‌رود (برای یک بررسی سودمند مراجعه کنید به کوتز). سرانجام در یک بررسی مختصر باید به موضع مکتب اونو اشاره کرد. نظریه-پردازان این مکتب از مارکسیست ژاپنی، کوزو اونو الهام می‌گیرند (اونو 1980، ایتو 1980، سکین 1975). آن‌ها سه مرحله‌ی جداگانه‌ی تحقیق را درنظر می‌گیرند: اصول اقتصادی سرمایه‌داری ناب، تئوری مراحل و تحلیل تاریخی. اعتقاد نظری تعیین‌کننده در این مکتب جدایی این سطوح از یکدیگر است. درحالی‌که مارکس و بسیاری از پیروان او بدون هیچ ملاحظه‌ی روش‌شناسانه‌ای، بین این سطوح رفت و برگشت می‌کنند. بدین طریق، نظریه مراحل از نظریه انباشت «ناب» به‌عنوان یک اصل جدا نگه‌داشته می‌شود. و مراحل — مرکانتیلیسم، لیبرالیسم و امپریالیسم همانند اغلب صورت‌بندی‌ها — به‌طور برنامه‌ای به آن مفهومی که من درنظر دارم، فاقد یک بنیاد نظری‌اند. و از این‌رو، اساساً دلبخواهانه و بدون پرداخت نظری، باقی می‌ماند (به‌عنوان یک بررسی از تئوری مرحله‌بندی مراجعه کنید به آلبریتون و دیگران). مفهوم دیگر مرحله‌بندی نزد این مکتب، شامل سلطه‌ی ارزش‌های مصرفی خاص در این یا آن دوره است، نظیر راه‌آهن، اتومبیل، نوار نقاله، الکترونیک و یا عصر «اطلاعات» (به‌عنوان مثال کارنوی و دیگران 1993) که ممکن است هریک مرحله‌ای از انباشت سرمایه را مشخص کند. البته مساله در این‌جا این است که «مراحل» از این دست ارتباط روشنی با یکدیگر ندارند، و مبنایی برای پیش‌بینی تعداد و خصلت مراحل پیاپی ارائه نمی‌دهند. یک‌بار دیگر تبیین، فدای توصیف تاریخی می‌شود. رویکرد مکتب اونو، کوشش ما را در توصیف مرحله‌ی کنونی از نقطه نظر مرحله‌بندی به‌پیش نمی‌برد.

## 5- مرحله‌بندی از لحاظ نظری

بعد از این مقدمه و علی‌رغم احتیاط‌ها و نهی‌ها، بهتر دیدم که با مطلب متفاوتی شروع کنم! بخش دو در زیر، یک مدل مقدماتی، از مرحله‌ای بودن سرمایه‌داری ارائه می‌دهد. این مدل از سه عنصر بهره می‌گیرد که در زیر به‌اختصار توضیح داده می‌شود:

الف) مراحل از حیث نظری و نظریه‌ی گذار بین آن‌ها،

ب) تجرید مرحله به مرحله و به‌خصوص سه سطح از تجرید که باید از یک‌دیگر متمایز شود، و سرانجام،

ج) انتشار سرمایه‌داری.

این مساله‌ی اخیر از سوی مارکس نظریه‌پردازی نشد و باید مثل انباشت سرمایه در همان سطح از تجرید قرار بگیرد، تا به‌شکل روشن‌تری فهمیده شود.

### الف) مرحله‌ی نظری و گذارهای نظریه‌پردازی شده

باید بین مراحل از حیث نظری، با مراحل از لحاظ توصیفی، تفاوت قائل شد.

مراحل به‌لحاظ توصیفی، از مشاهدات تجربی یا عملی نتیجه‌گیری می‌شوند و گام‌هایی اساسی در جهت مشخص کردن مراحل از جنبه‌ی نظری هستند. اما آن‌چه موضوع اخیر را متمایز می‌کند ضرورت‌هایی است که مرحله‌ها را زنجیروار به یکدیگر پیوند می‌زند که در آن هر مرحله پیش‌شرط‌های ویژه‌ای را می‌طلبد که از مرحله‌ی پیشین نتیجه می‌شود، و وظایف تکاملی خاصی را به‌سرانجام می‌رساند که ویژگی آن مرحله است، و مبنای دقیقی را وضع می‌کند که خصوصیات اساسی مرحله‌ی بعدی را معین می‌کند. (4)

در مراحل از حیث نظری، مراد مرحله‌ای است که از انکشاف یک موضوع نظری نتیجه می‌شوند و در یک رابطه‌ی پیچیده‌ی معمولی با روند واقعی تاریخی قرار دارند. نمونه الگوار این تمایز، نظریه عام تکامل اجتماعی است که در آن یک مجموعه جداگانه و مشخص از شیوه‌های تولید در پی هم می‌آیند (به‌عنوان نمونه کمونال، بردگی، فئودالی، سرمایه‌داری، سوسیالیسم و کمونیسم) که در آن نظم و صرفاً در آن چارچوب، هریک از آن‌ها به‌مرحله‌ی پیشین خود نیاز دارد، و به‌نوبه‌ی خود مبنای لازم برای مرحله‌ی بعدی را فراهم می‌سازد، و هر مرحله حاوی یک تضاد ذاتی است (درون‌ماندگار) که نارسایی فزاینده‌ی آن و جایگزینی احتمالی‌اش را تضمین می‌کند. اما این توالی در تاریخ واقعی هیچ‌جا دیده نمی‌شود. تاریخ فقط یک گوناگونی پیچیده از جوامع را نشان می‌دهد که در آن‌ها شیوه‌های تولید متفاوت با هم تنیده شده‌اند؛ گذارها با هم ترکیب شده‌اند و می‌توانند به‌تعویق بیافتند و یا حتی توسط شرایط اجتماعی، جغرافیایی و عوامل انسانی سد شوند که عناصری خارجی و تصادفی محسوب می‌شوند، و گسترش آن از یک شکل‌بندی به شکل‌بندی دیگر می‌تواند به تعداد نامعینی اما (نه نامحدود) از ترکیب‌های متنوع و دوره‌ها و با دست‌به‌دست شدن مشعل تحول اجتماعی (سیمونف 1980)، حتی موجب برگشت به‌عقب شود. به‌خصوص هیچ پیش‌فرضی وجود ندارد که از یک مسیر معین تکاملی یا در واقع انسانی به کمال خود برسد: تضمینی برای بقا وجود ندارد تا چه رسد به این که توان‌هایی که قرار است در مراحل تحول ظاهر شوند، در دوره‌های تکاملی به سرانجام برسند. (5) تعیین نظری در سطح کلیت اجتماعی مجرد، تنوع و احتمال در تاریخ تجربی را نفی نمی‌کند. تاریخ تجربی در واقع هم‌چون وسیله‌ای است که از رهگذر آن، گوناگونی و احتمالات، حفظ و توضیح داده می‌شود. (6)

صرف‌نظر از امکان ارائه یک ارزیابی قطعی از دوره‌بندی سرمایه‌داری، ادبیات موجود در باب دوره‌بندی، غالباً فاقد چنین ظرفیتی در باب نظریه مراحل‌اند (مراجعه کنید به آلبریتون و دیگران 2001). ارزیابی‌هایی که از حیات اقتصادی در دوره‌ای معین از حیث توصیفی غنی هستند — تولید صنعتی فوردیسم، عصر اینترنت و غیره — به‌روشنی معنای خود را از مجموعه مفاهیمی مربوط به دوره‌بندی با خصلت «زنجیروار» استنتاج نمی‌کنند. ادای سهم آن‌ها به‌امکان ادغام در یک ساخت نظری استوارتر وابسته است. مبنای مرحله‌ی گذار از حیث نظری، مشخص کردن دو مرحله‌ی نظری مقابل هم و بین آن‌ها است. این نکته باید به‌خوبی روشن شود و بعداً در رابطه با مدل بخش دوم [مقاله] پرداخته خواهد شد. یک گذار از حیث نظری، یک گذار تبیین‌شده است و این تبیین

بر مساله زمان‌بندی تقدم دارد؛ یعنی معین کردن گذار در تاریخ مشخص از منظری وقایع‌نگارانه که با گذار از حیث نظری تطابق دارد. نکته مورد توجه کنونی این است که ضرورت‌های محوری دوره‌ی پیشین، چگونگی پاسخ گذار به دوره بعدی را فراهم می‌کند.

## ب- تجرید لایه به لایه و تعین گام به گام

تمایز بین کلیت اجتماعی مجرد از یک سو، و تاریخ مشخص از سوی دیگر، نیاز به سنجش و دقت دارد. به عنوان مثال، فقط دو سطح سودمند تجرید وجود ندارد، بلکه سطوح تجرید متعددند. از این جا می‌توان به مفهوم «تجرید لایه به لایه» و «تعین گام به گام» دست یافت (سوئیزی 1956، دوسانتوس 1972، ماورودی‌اس 2004). به عنوان مثال، دوره‌بندی در سطح مجرد، به وسیله‌ی دوره‌بندی دوم در سطح شکل‌بندی اجتماعی مشخص سرمایه‌داری نسبتاً پیچیده‌تر می‌شود: «تعین چندوجهی». این امر مبتنی است بر تنوعی که بر اثر تفاوت‌های جغرافیایی، آب‌وهوایی، منابع زیرزمینی در تکامل سرمایه‌داری به وجود می‌آید، و به نوبه‌ی خود موجب رشد ناموزون، انتشار، فتح و گسترش آن می‌گردد. گسترش ناموزون مهم‌ترین دلیل نظری است، که چرا به دشواری می‌توان این مراحل را در داده‌ها یافت، داده‌هایی که به بحث‌هایی بی‌پایان و غالباً غیر لازم برای «تعین زمان» گذار بین مراحل دامن می‌زند. تعیین زمان ذاتاً امری غیر قطعی است، چون مراحل گذار در واقع به وسیله دوره‌های مختلف رشد جوامع سرمایه‌داری «مخدوش و کدر» می‌شود، جوامعی که یک‌دیگر را از طریق تجارت، استعمار، سرمایه‌گذاری خارجی و مبادله‌ی فرهنگی شکل می‌دهند. گذاری که از حیث نظری به خوبی تعریف شده باشد، به ندرت در محلی دقیق، در زمان گاه‌شمارانه قابل یافتن است.

به منظور هدف کنونی ما، یک مدل سه سطحی مورد استفاده قرار می‌گیرد. (7) نخست، کلیت سرمایه‌داری به شکل مجرد تعریف می‌شود که شکل‌بندی اجتماعی و شیوه‌ی تولید در آن بر هم منطبق است. برای استنتاج مراحل از لحاظ نظری در این مرحله ما در واقع باید تکامل سرمایه‌داری را در سیاره‌ای شامل فقط یک قاره تصور کنیم، با محیط طبیعی‌ای که از حیث درجه‌ی حرارت، بارندگی، مجموعه گیاهان و جانوران و خاک یک‌دست است. هیچ راه آبی داخلی، تنگه باریک، رشته کوه یا موانع دیگری راه حل - های محلی و جدا افتاده‌ی تکامل را به وجود نمی‌آورد. به طور خلاصه ما از رشد ناموزون و تمامی الزامات آن تجرید می‌کنیم. (8) حتی در این سطح از تجرید که پیشامدهای تاریخی به طور کامل کنار گذاشته می‌شوند (مثلاً نقش شخصیت‌های فردی) سطح دیگری نیز قابل تشخیص است. تجربه در آگاهی جذب می‌شود و در نهادها و فرهنگ در طی زمان و گاهی در زمانی نسبتاً طولانی پیکر می‌یابد (لمکه 1991-1992) تا سوژه در سطحی قابل ملاحظه تکوین یابد. مارکس با این مساله در هیجده برومر کلنجر می‌رود (1963). در نیمه اول قرن نوزدهم، شیوه‌ی تولید و ساخت طبقاتی در فرانسه تغییر قابل ملاحظه‌ای نکرده بود. کمابیش یک پویایی سیاسی - احیای سلطنت - در حال انکشاف بود، و این موجب می‌شد که یک سوبیه‌ی رازآمیز از روح سلطنت مطلقه در هر شکلی از جمهوری خواهی لانه کند، این امر به مراحل پس‌رونده‌ای می‌انجامید که در آن نیروهای واپس‌گرا در چهره‌های گوناگون جمهوری خواهی خودنمایی می‌کردند. بنابراین در فراز مرحله‌ای بودن شیوه‌ی تولید، یک پویایی تازه و ناشی از دوره‌های طولانی پیش‌رفت و پس‌رفت نهفته است؛ رابطه بورژوازی با اشرافیت و سلطنت در قرن نوزده فرانسه و تداوم آشکار آن، و طبقه کارگر در رابطه با قدرت سرمایه‌داری در قرن بیستم تا زمان حال.

این دوره طولانی در درک ما از قرن بیستم جنبه‌ی اساسی دارد. در واقع در مدلی که در بخش بعدی می‌آید سطح دوم - توسعه ناموزون - با توجه به مرحله‌بندی نظری در بالا و دوره‌های پیش‌رفت و پس‌رفت در پایین فشرده شده است.

## ج- انتشار سرمایه‌داری

سرمایه‌داری به سمت خارج و به حوزه‌هایی گسترش می‌یابد که پیش‌تر روابط پیش‌سرمایه‌داری غلبه داشته‌است. این امر نباید بدیهی انگاشته شود. این که چگونه سرمایه‌داری از درون روابط پیش‌سرمایه‌داری سر بر می‌آورد و جایگزین آن روابط می‌شود، محور اصلی نظریه گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری محسوب می‌شود (علم و جامعه 1977). و این بررسی نقطه‌ی شروعی برای انتشار سرمایه‌داری به‌طور عام است. انتشار در فضایی صورت می‌گیرد که پیش‌تر غیرسرمایه‌داری (معمولاً پیش-سرمایه‌داری) بوده‌است. اما انتشار سرمایه‌داری باید از انباشت سرمایه‌داری متمایز شود: نظام خودبازتولیدکننده و خودپیش‌رونده خرید و فروش نیروی کار و اخذ ارزش اضافی در فضایی صورت می‌گیرد که مناسبات طبقاتی سرمایه‌داری پیش‌تر مستقر شده بود. مارکسیسم در زمینه‌ی انباشت بسی بیش از زمینه‌ی انتشار پیشرفت کرده‌است. این امر ممکن است به این سبب باشد که مارکس در کتاب سرمایه‌ی خود به‌مساله‌ی انباشت به‌عنوان یک موضوع با اهمیت نظری پرداخته، درحالی که موضوع انتشار اساساً در حد توصیف تاریخی باقی مانده‌است. قراردادن مساله انتشار به‌شکل جدی در حوزه‌های نظری، به‌تکوین یک چارچوب استوار در مرحله‌بندی کمک خواهد کرد.

## 2- انباشت، انتشار، دولت - ملت: ترکیب سه عامل در مرحله‌بندی سرمایه‌داری

این مدل مرحله‌ای به‌بهرترین شکلی می‌تواند در پیوند با دیالگرم زیر (که خلاصه‌ای منطقی از این بحث است، و خواننده می‌تواند مرتباً در مطالعه‌ی این مقاله به آن مراجعه کند) دیده شود.

اصل تنظیم‌کننده دیالگرم زوجی است از تمایزات متقاطع: بین گسترش سرمایه‌داری و انباشت سرمایه‌داری (در محور عمودی) و بین حوزه‌های عملکرد درونی و بیرونی (در محور افقی). تمایز درونی/بیرونی به‌مسیر تکاملی وابسته است، و صرفاً طی گذار اول به‌وجود می‌آید. بنابراین در بالاترین خانه سمت چپ دیالگرم «درونی» اساساً با «کلی» منطبق است.

### 1- مرحله‌ی اول گذار اول:

این مرحله از بالاترین خانه در سمت چپ شروع می‌شود که «انتشار» را با «درونی» ترکیب می‌کند. مرحله‌ی اول درحالی که مترادف با عناوین مشترک «مرکانتیلیسم» یا «انباشت اولیه» نیست، ولی از این عنوان‌ها هم‌چون محتوا بهره می‌گیرد. (9) پیش-شرط این که بازار کیفیتی پویا و رشدیابنده پیدا کند — متمایز از نقشی که در بخش اعظمی از تاریخ به‌طور منفعل و بیرونی ایفا می‌کرد — در شکل ویژه‌ی رشد نیروهای مولده در فئودالیسم نهفته است: پیدایش مازاد فردی — مازادی بیش از نیازهای معیشتی در تولید فردی — در مقابل مازاد جمعی دوره‌های قبلی مبنای شکل‌بندی آغازین طبقات استثمارکننده است. این مازاد به‌دلایل لازم فقط در تولید فئودالی (مانور فئودالی) ظاهر می‌شود که استثمار طبقاتی در سطح کوچک با (اخذ مازاد) استقلال نسبی برای مولد مستقیم و انگیزه را با نوآوری ترکیب می‌کند. این نظام هیچ‌گاه چیزی بیش از یک اقلیت از جمعیت را در کشورهای فئودال غربی و اروپای شمالی دربرنمی‌گرفت. (البته به‌انضمام بریتانیا) ولی در عین حال پایه‌ی رشد عمقی فشرده نیروهای مولده (10) و بدین‌ترتیب شرایط مناسب مازاد فردی را فراهم می‌ساخت. این مازاد امکان گسترش تجارت در اواخر (قرون وسطا) را ممکن می‌کرد (پیرن 1939، سوئیزی 1977) از این‌رو، تجارت، کیفیت یک نیروی مستقل و خودجوش را که در تمام شیوه‌های مختلف، توصیفی را دارا است از دست می‌دهد. (مقایسه کنید با وود 1999).

مرحله‌ها در تکامل سرمایه‌داری

(شکل یک)

|        |                                                                                                                                                       |                                                                                                                                                                      |
|--------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| انتشار | مرحله اول: «مرکانتیلیسم»<br>حصارکشی، پروتزشدن اجباری،<br>استعمارگرایی نظامی، بازار روابط پیش<br>سرمایه‌داری را منحل می‌کند، تمایز و<br>لایه‌بندی      | مرحله سوم: «امپریالیسم»<br>شکل‌گیری بازار جهانی، رقابت<br>نظامی، جنگ، هرج و مرج<br>بین‌المللی و قطب‌بندی. دو مرحله‌ی<br>فرعی به علت مرحله‌ی طولانی<br>بینابینی شوروی |
| انباشت | گذار اول:<br>ملت‌ها به شکل متحد رشد می‌کنند، ایجاد<br>تمایز درونی/بیرونی. شرایط برای ظهور<br>دولت‌های غیرمداخله‌گر در درون ملت‌ها<br>به‌وجود می‌آید   | گذار دوم:<br>سرمایه‌داری از مرزهای ملی<br>فراتر می‌رود، رفتار استراتژیک<br>به سطح قدرت دولت ارتقاء<br>می‌یابد                                                        |
|        | مرحله دوم: «لیبرالیسم»<br>انباشت خودپو، دولت‌های غیرمداخله‌گر،<br>هژمونی بر پایه‌ی ملت، رفتار تابع تغییرات<br>قیمت بر رقابت سرمایه‌دارانه چیره می‌شود | مرحله‌ی چهارم: «گلوبالیسم»<br>تحقق کامل انباشت سرمایه‌داری،<br>با دولت غیرمداخله‌گر جهانی تضاد:<br>هژمونی بدون آگاهی ملی،<br>«دیگران»                                |

گذار به سرمایه‌داری (گذار اول) هم طولانی و هم مساله‌برانگیز است. این روند به انباشت وسایل تولید در دست یک طبقه اقلیت حاکم نیاز دارد که ثروتش به‌شکل ارزش درآمده، و با سلب مالکیت از اکثریت و بیرون‌آوردن کنترل تولید از دست مولدین مستقیم همراه است. مازاد لازم برای تامین مالی نهادهای سرکوب (استعمار، حصارکشی، سلب مالکیت) در چارچوب روابط کهن پیش‌سرمایه‌داری به‌وجود می‌آید، درحالی‌که عنصر پویا یعنی تولید برای بازار یک مازاد ناپایدار و غیرقابل اعتماد ایجاد می‌کند (البته سازوکار سرکوب سرمایه‌داری مرکزی هنوز استوار نشده است). بازرگانان روابط مبادله نابرابر با مولدین مستقیم را از طریق نظام سفارشی و نظارت بر راه‌های تجاری تحمیل می‌کنند. اما آن‌ها نیز با یک اشرافیت فئودال ضعیف‌تر ولی درعین‌حال منسجم‌تر روبه‌رو هستند (تاجرها شکل‌گیری سلطنت‌های مطلقه را تسهیل می‌کردند با این هدف که آن را از حیث مالی کنترل کنند). در بسیاری از قسمت‌های اروپا یک تعادل قوای فلج‌کننده بین بورژوازی نو پا با دولت‌های مطلقه به‌وجود آمده بود که همراه با طاعون، قحطی و غیره در یک زمان طولانی به‌مدت چند قرن در جهت این گذار ادامه پیدا کرد. (11)

ظهور سرمایه‌داری یا ویژگی‌های شبه‌سرمایه‌داری در مرحله‌ی یکم در واقع نتیجه‌ی انتشار است — گسترش آرام بازار کالا و کار مزدی در دریایی از تولید فئودالی و تولید بازاری ساده (دهقانی) — و شاید هنوز در ترکیب با سایر اشکال پیش‌سرمایه‌داری: با خصلت‌های خراج استبدادی، زمین‌داری صومعه‌ها، بقایای برده‌داری و غیره همراه است. در این روند بازار هم‌چون عامل تجزیه‌ی تمایزات دیرپای فرهنگی، زبانی و اقتصاد محلی عمل می‌کند، و به‌تدریج یک فضای وسیع‌تر اجتماعی به‌وجود می‌آورد که مردم در آن دارای هویت مشترکی می‌شوند. نیاز عملی برای راه‌های متحدالشکل زمینی و آبی برای حمل و نقل، اوزان و مقیاس‌های

مشترک، عملکرد مشترک در مورد گمرکات، جرائم و مالیات‌ها، نظام پولی پذیرفته‌شده‌ی همگانی، یک هم‌گونی پیش‌رونده اجتماعی را تحمیل می‌کند. واحدهای فرهنگی آغازین مانند قبایلی با جمعیت کم معمولاً یکدیگر را می‌شناختند و به تدریج به واحدهای بزرگ‌تری تحول یافتند، و هویت اجتماعی‌شان نیز متناسب با آن تغییر کرد. در بریتانیا به‌عنوان یک نمونه بسیاری از گروه‌های فرهنگی در حال جنگ — آنگل‌ها، ساکسون‌ها، ولش‌ها، سلت‌ها و غیره — به تدریج به شکل بریتون‌ها با یکدیگر ائتلاف کردند. حمله نورمن‌ها این روند اتحاد را تسهیل کرد و احتمالاً هویت «انگلیسی» در برابر فرانسوی، آلمانی، هلندی و غیره شکل گرفت. پرسش نظری این است: چرا این روند تا هم‌گون‌شدن جهانی پیش نرفت؟ چرا ملت‌ها — یعنی واحدهایی که در روند صعود سرمایه‌داری به‌عنوان نتیجه‌ی گذار یک به‌وجود آمدند — به واحدهای دائمی منسجمی بدل شدند که جامعه جهانی در قرن بیست و یکم را مشخص می‌کند؟

ملت‌ها آن طور که ما می‌شناسیم همواره وجود نداشته‌اند. در زمان انقلاب فرانسه فقط حدود ده درصد جمعیت در قلمروی که ما امروزه به‌عنوان «فرانسه» می‌شناسیم به‌زبانی که تقریباً نزدیک به‌زبانی است که «فرانسوی» نامیده می‌شود سخن می‌گفتند. این جمعیت حول منطقه پاریس ساکن بودند. این خوانشی از تاریخ با نگاه به‌گذشته از منظر زمان کنونی است که به‌سادگی تصور می‌کند زبان فرانسه تقریباً بر تمامی سرزمین فرانسه غلبه داشته‌است، درحالی‌که در آن‌جا زبان‌های متعددی رواج داشتند. در اسپانیا، زبان اسپانیایی رواج نداشت، بلکه ملغمه‌ی درحال‌تغییری از زبان‌های باسکی، کاتالانی، موری و غیره بنام «لاس اسپانیاس» [las Españas] رایج بود. پرسشی که پیش می‌آید این است دلیل توقف این انتشار چه بود که باعث شد که قلمروهای معین هر یک با زبان و فرهنگ مشترکی شکل بگیرند؟ یک مانع آبی مثل کانال انگلیسی می‌تواند در شکل‌گیری انگلیس و فرانسه کمک کند؛ اما تمام شکل‌بندی‌ها را نمی‌توان بدین‌سان توضیح داد. در محیط هم‌گون از کلیت اجتماعی مجرد، چه چیزی گسست در این انتشار را، توضیح می‌دهد؟ یعنی روند هم‌گون‌شدن و تکوین ملت‌های جدید را؟ پاسخ به این پرسش در مورد سرشت خود سرمایه‌داری نیز نکته‌ای را به‌ما گوشزد می‌کند.

برای این که استثمار سرمایه‌داری به فرآیندی بازتولیدشونده و پایدار بدل شود، مکان اجتماعی دربرگیرنده‌ی آن باید به اندازه کافی پهناور باشد تا یک پرولتاریای جدید بتواند در آن شکل بگیرد. پرولتاریایی که از افراد انتزاعی و قابل تعویض تشکیل شده‌باشد و خود را نیز چنین بپندارد. بازارهای کوچک چنین درجه‌ای از انتزاع را فراهم نمی‌کنند، روابط سرمایه‌داری آغازین که در شهرهای کوچک در جهت دگرگونی به سرمایه‌داری هستند — مثلاً شهرهایی که در قرن نوزدهم در ایالات متحده در جوار یک شرکت سرمایه‌داری قرار داشتند و تقریباً تمام خانه‌ها و مغازه‌ها در آن به این شرکت تعلق داشت — جایی که در آن هرکس دیگری را می‌شناخت و کارگران در رابطه با کارفرما یک گروه مشخص شناخته‌شده را تشکیل می‌دادند که یک شکل از سرمایه‌داری اولیه و ناکاملی را نشان می‌داد. تحلیل شرایط ارزش‌افزایی نیروی کار از سوی مارکس در سرمایه جلد اول، به‌وجود آمدن یک فضای هم‌گون اجتماعی و به اندازه کافی بزرگ را دربرمی‌گیرد که در آن کارگران در برابر سرمایه به‌عنوان افرادی ظاهر می‌شوند که به‌طور کامل قابل به‌کارگماری و قابل تعویض‌اند، و افزون بر این، با سرمایه به‌طور عام روبه‌رو می‌شوند — نه فقط سرمایه‌دار صاحب یک روند خاص، یا یک شاخه خاص از تولید سرمایه‌داری. کارگر یک کارگر عام است در گستره‌ی بالقوه‌ی کلیه کالاها، و این البته شکل‌گیری کار مجرد است.

مرحله‌ی دوم، در نقطه‌ای آغاز می‌شود که قهر درون‌ماندگار بر بنیاد پرولتری شدن عام به‌عنوان سازوکار اساسی تولید و اخذ ارزش اضافی ممکن می‌شود. با وقوع این امر و تبدیل روند انباشت سرمایه به تجربه‌ی سرمایه‌داران و کارگران به یک‌سان دستگاه قهر «فرا اقتصادی» قدیمی که روند انتشار را در مرحله‌ی اول به پیش می‌برد، ناکافی و مساله‌آفرین می‌شود. دولت از یک بازی‌گر

فعال در انباشت و یک قدرت قهری فعال (هم از نظر داخلی و هم از نظر خارجی) عقب‌نشینی می‌کند و به‌شکل کلاسیک «لیبرال» خود درمی‌آید. انباشت، سرمایه‌ای است که با تبدیل به‌شکل‌های بازاری (ارزشی) به‌طور خودبه‌خودی ارزش اضافی را جذب می‌کند و گسترش می‌یابد؛ بدون اتکا به قدرت قهری دولت، که منابع خود را از طریق مالیات و قرضه، تامین می‌کند. این زمانی است که دولت دیگر به‌عنوان موتور انتشار دائم و هم‌گونی فرهنگی عمل نمی‌کند، و ملت‌ها به‌آشکالی که ما با آن آشنا هستیم «قوام» یافته‌اند.

در این‌جا یادآوری دو نکته لازم است. اول، بین دولت کلاسیک غیرمداخله‌گر و ملت جدید پیوندی برقرار شده‌است، یعنی دولت-ملت. سطح کافی برای تجرید و عام‌شدن کار و سرمایه، پایه‌ی کیفی تمایز بین ملت به این معنی و واحدهای مشابه در دوره‌های پیش‌تر است (مانند دولت‌شهرهای مدیترانه‌ای باستان). دوم، ما اکنون یک نمونه‌ی اولیه از یک گذار نظریه‌پردازی‌شده بین دو مرحله‌ی نظری داریم که در آن‌ها یکی به‌روشنی به‌دیگری به‌عنوان مبنای خود نیاز دارد. بدیهی است که تاریخ‌نگاران تجربی‌ای که در جستجوی چنین کیفیت‌هایی نیستند، هرگز هم آن‌ها را پیدا نخواهند کرد. آموختیم که دولت انگلیس هیچ‌گاه «غیرفعال» نبوده و احساسات ملی، مدت‌ها پیش از نظام کارمزدی وجود داشته‌است و غیره.

## 2- مرحله‌ی دوم، گذار دوم

هنگامی که گذار به‌قهر خودبه‌خودی در درون تولید همراه با روند قوام‌یافتگی ملت‌های جدید کامل شد، انباشت به‌عنوان روند پویای اصلی جایگزین انتشار می‌شود. انباشت در چارچوب دولت-ملت‌ها رخ می‌دهد و تمایز ملی/بین‌المللی و درونی/بیرونی اهمیت پیدا می‌کند. این مرحله‌ی دوم است که در شکل یک در ردیف انباشت و در ستون عوامل درونی در پائین و چپ قرار گرفته‌است. این تجربه‌ای است که مارکس مفاهیم اصلی نظریه خود را در باب سرشت و منطق سرمایه‌داری از آن استنتاج کرد. (هایل برنر 1985)

همان‌گونه که مانورهای فتودالی هم‌چون گرم‌خانه‌ای در خدمت مازاد عمقی عمل کرد، دولت-ملت‌ها نیز به‌عنوان قلمروی محافظت‌شده عمل می‌کنند که سرمایه‌داری در درون آن به‌شکل کلاسیک خود نشو و نما می‌یابد. دولت-ملت به‌محل هویت‌یابی فرهنگی و شخصی بدل می‌شود؛ این همراه با بت‌وارگی بازاری روابط اجتماعی سرمایه‌داری به ایدئولوژی هژمونیک بدل می‌شود که طبقه کارگر را به‌نظام استثمارگر خود وابسته می‌کند. ملت مانع آگاهی طبقاتی، که تنها به‌هنگام بحران جلوه‌گر می‌شود، است. «بازار» یک واقعیت بنیادی است که برای تمام بازی‌گران اجتماعی، به‌شکل نیرویی طبیعی عمل می‌کند. البته این در مقایسه با نمونه‌های پیش‌سرمایه‌داری دلیلی است بر درجه‌ی پیچیده‌ی استثمار سرمایه‌داری.

استقرار یک فضای اجتماعی باید به اندازه کافی وسیع باشد تا امکان ارزش‌افزایی و عام‌شدن طبقه را فراهم سازد؛ و این مبنایی است برای سلطه‌ی روابط بازاری خودجوش، به‌عنوان اصل راهنمای بازتولید اجتماعی به‌همراه عدم مداخله‌ی دولت. در مرحله‌ی دوم رفتار واحدهای کنترل سرمایه‌داری (سرمایه‌ها یا شرکت‌ها) به‌روشنی هم‌چون متغیری مستقل عمل می‌کند: سرمایه‌ها، قیمت‌ها را از جمله قیمت نیروی کار را هم‌چون مختصاتی تجربه می‌کنند که خارج از کنترل مستقیم آن‌ها قرار دارند و به‌وسیله رقابت تعیین می‌شوند.

مفهوم «رقابت کامل» در کتاب‌های درسی اقتصاد، تجرید بی‌روحی از این واقعیت است. اما کیفیت متغیر مستقل بودن، همیشه نسبی است: سرمایه‌داران در هر دوره به‌طور استراتژیک در یک چارچوب محلی در رقابت با سایر سرمایه‌ها، در جهت رشد و سهم بیشتری از بازار و در تخصیص با کارگران در محل تولید بر سر شرایط و میزان خرید و فروش نیروی کار و اخذ کار اضافی عمل می‌کنند. سلطه این متغیر مستقل، به‌شکل غلبه‌ی روندهایی مانند شکل‌گیری قیمت و ضرورت رشد بر گزینش‌های استراتژیک

سرمایه‌داران منفرد ظاهر می‌شود، به شکل اجبار خارجی عمل می‌کند و مطابق انتخاب آگاهانه‌ی هیچ‌کس نیست. این جوهر حقیقتی است که در گفتارهای معمول سرمایه‌داران غالباً طی مذاکره با کارگران مطرح می‌شود که «ما همگی تابع قوانین بازاریم» - توهمی واقعی که بخشی از دستگاه پیچیده‌ای است که بازتولید ساختار طبقاتی سرمایه‌داری و روند انباشت را تضمین می‌کند.

تضاد درونی در قلب این رژیم موضوع حجم عظیمی از کتاب‌هاست که سابقه‌ی آن به کتاب جلد اول سرمایه می‌رسد. کافی است که گفته‌شود که شرایط وجود استثمار سرمایه‌داری، - یعنی نرخ مناسبی از استثمار و درعین حال به اندازه‌ای کافی پایین که تحقق کالاها را امکان‌پذیر سازد - با شرایط گسترش سرمایه‌ها، - یعنی نرخ مناسبی از سود - در تضاد قهرآمیزی قرار دارد. این تضاد که شکل‌گیری فن‌آوری از طریق اجبارهای سرمایه‌داری را دربرمی‌گیرد، اما به هیچ‌وجه به این عامل محدود نیست، در حین بلوغ نظام، طی کردن مرحله‌ی دو را شدت می‌بخشد. (12) یک جنبه از این روند، رشد اندازه‌ی واحدهای تحت کنترل سرمایه‌داری است - به قول مارکس تمرکز و تراکم سرمایه. این رشد، مبنای ارزش‌افزایی را که به شکل مستقل تغییر می‌کند در مرحله‌ی دو مختل می‌کند، و راه را برای گذار دو آماده می‌کند که طی آن گسترش بیرونی جایگزین انباشت درونی می‌شود (خانه بالا و سمت راست در شکل یک).

گذار دوم، عناصر اصلی انحصار دولتی را مطرح می‌کند. رفتار استراتژیک همواره با رفتار متناسب با تغییرات مقطعی همراه بوده است. من فکر می‌کنم که باید جدایی مطلق این دو شکل از کارکرد را مردود اعلام کرد. اما هر قدر که رشد سرمایه به نقطه‌ای برسد که بخش اعظم فعالیت‌اش از مرزهای ملی فراتر برود، جنبه‌ی استراتژیک به‌طور نسبی تحت الشعاع قرار می‌گیرد. نظامی که می‌توان آن را تجارت بین‌المللی نامید طی مرحله‌ی دوم به وجود آمد، (برای اولین بار). این نشان می‌دهد که واحدهای سرمایه به درجه‌ای از رشد رسیده‌اند که قادر به تأثیرگذاری و دست‌کاری قدرت دولت‌اند، و بنابراین از توان تنظیم چشم‌اندازهای استراتژیکی برخوردارند که در تکوین سیاست‌های ملی در نظر گرفته می‌شود. (13)

### 3- مرحله‌ی سوم و گذار سوم

رشد در سطح تولید، پیدایش یک بازار جهانی را تسریع می‌کند. این بازار با یک مانع درونی رو به رو است: دولت-ملت‌های استحکام‌یافته در گذار اول و مرحله‌ی دوم، از گسترش بیش‌تر قدرت دولتی متناسب با رشد روابط اقتصادی جلوگیری می‌کنند. نتیجه، مرحله‌ی سوم است: یک دوره که با رشد تضاد بین عرصه‌ی بین‌المللی عملکرد سرمایه‌ها - اول تجارت بعد سرمایه‌گذاری و سپس مالیه - و زمینه‌ی محدود و ستیزه‌گرانه اعمال قدرت دولتی مشخص می‌شود. این بی‌نظمی بین‌المللی خود را در استعمار، امپریالیسم («بالا‌ترین و آخرین مرحله‌ی لنین»)، رقابت نظامی و جنگ متجلی می‌کند. انطباق بین مرحله‌ی سوم و قرن بیستم به‌طور عمومی باید روشن باشد

با گذار دوم، مجدداً تأکید از انباشت (البته همواره اتفاق می‌افتد) به انتشار برمی‌گردد که حالا بر قلمروی خارجی متمرکز است: قدرت سرمایه‌داری و سپس روابط تولید سرمایه‌داری به مناطقی از جهان گسترش می‌یابد که هنوز غیرسرمایه‌داری است. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد (در بخش اول) انتشار سرمایه‌داری به‌نحوی که انباشت در آثار مربوطه نظریه‌پردازی شده مورد توجه و تدوین قرارنگرفته است. البته این کمبود را در یک مقاله نمی‌توان برطرف کرد، در ادامه یک بررسی مقدماتی ارائه می‌شود.

نخست، منطقی است که، انتظار داشته باشیم رژیم انتشار در مرحله‌ی سوم، دارای تضاد درونی باشد؛ همان‌گونه که رژیم انباشت در مرحله‌ی دوم نیز چنین بود. تدوین نظریه در باب این تضاد، وظیفه‌ای است با اهمیتی اساسی. مسیر این مرحله به‌روشنی نشان‌دهنده‌ی تکوین یک پروتاریای جهانی و انباشت خودپو در سطح جهانی یا بین‌المللی است، این جوهر گذار سوم است.

مقایسه‌ی مرحله‌ی اول با مرحله‌ی سوم آموزنده است؛ در مرحله‌ی اول، قدرت مالی و نظامی دولت، برای فتح فضاهای اجتماعی داخلی [ملی] برای مناسبات تولید سرمایه‌داری به کار گرفته می‌شود. اما این امر به مدت‌ها پیش از شکل‌گیری واحدهای بزرگ سرمایه‌داری با جهت‌گیری استراتژیک برمی‌گردد که الزام‌شان برای بقا، رشد و غلبه، به اخذ مازاد به بالاترین میزان ممکن از جمعیت تحت تابعیت، نیاز دارد. به بیان دیگر، در مرحله‌ی اول، اندازه‌ی واحدهای تحت کنترل سرمایه هنوز در مقایسه با وسعت بازار محدود است و این مساله انگیزه‌ی لازم برای بازار را در جهت تحول روابط تولید فراهم می‌کند. در نتیجه بازار قادر است که نقش منحل‌کننده‌ی مناسبات پیش‌سرمایه‌داری را ایفا کند، چون نیروهای مولده رشد نیافته‌اند (به‌طور نسبی) و واحدهای تحت کنترل سرمایه‌ی موجود هنوز چیرگی لازم را به‌دست نیاورده‌اند. اما در مرحله‌ی سوم، مساله برعکس است؛ این مرحله بر نیروهای مولده‌ی گسترده و کنترل دولتی متکی است (شرکت‌های فراملیتی) که در مرحله‌ی دوم رشد یافته بودند. بنابراین تضاد مرحله‌ی سوم، عدم تجانسی است بین سطح وسیع سرمایه‌ای که در جهت انتشار تلاش می‌کند، و سطح کوچک و بی‌قدرتی از عاملان در محیط پیش‌سرمایه‌داری که تحت تهاجم قرار گرفته‌اند. بنابراین مرحله‌ی سوم، بیانگر یک بحران انتشار سرمایه‌داری یا بحران انتشار است. یک کاستی دائمی در برقراری روابط سرمایه‌داری در بخش وسیعی از «جهان سوم» (که اکنون بخش وسیعی از «جهان دوم» پیشین را دربرمی‌گیرد). این نکته حائز اهمیت است و من در قسمت بعدی به آن باز خواهم گشت.

دوم، از آنجایی که پژوهش ما در مورد این مدل، به‌زمان حاضر نزدیک می‌شود، کم‌کم باید لایه‌بندی تجربیدی‌ای را که در بخش اول توضیح داده شد، در نظر گرفت. همان‌گونه که در آن‌جا وعده داده شد، ما از سطح دوم عبور کردیم که شامل تمایز جغرافیایی و توسعه ناموزون بود؛ و به‌طور مستقیم به سطح سوم رسیدیم: دور توازن قوا. از این جهت قرن بیستم به علت بحران انتشار، نه تنها بیان‌گر اجرای طولانی دوره‌ی سوم است، بلکه بازتاب پدیده‌ای است که می‌توان آن را دوران بینابینی شوروی نامید: دوره‌ی قدرت شوروی بین 1917 تا 1989-91. انقلاب روسیه و پی‌آمدهای آن — از جمله انقلاب چین 1945-1948 — علی‌رغم شرایط توسعه‌نیافته آن طبقه و شرایط وجودی آن در غالب نقاطی که چنین برآمدی رخ داد، حرکتی به پیش برای آن طبقه در سطح جهانی محسوب می‌شود. این تهاجم طبقه با بسیج مردمی در کشورهای سرمایه‌داری پیش‌رفته‌تر، با طی رکودی بزرگ همراه بود، و تمام این وقایع (از نقطه نظر طبقه‌ی کارگر)، مرحله‌ی صعودی‌ای در دوره توازن قوا را تشکیل می‌دهد. تثبیت قدرت سرمایه‌داری بعد از جنگ دوم جهانی و تعمیق تضاد بین کشورهای بلوک سوسیالیست نشانه‌ی چرخش این دوره به طرف پایین است. مرحله‌ای که هنوز در حال انکشاف است.

در نتیجه، مرحله‌ی سوم که عموماً به وسیله بی‌نظمی بین‌المللی و تلاش طولانی در جهت انتشار سرمایه‌داری مشخص می‌شود، با تقسیم به دو مرحله بهتر قابل فهم است: پیش و پس از مرحله‌ی بینابینی شوروی. پیش از 1917 ما شاهد مرحله‌ی سوم در تجسم کلاسیک آن هستیم، به عنوان رقابت دولت - ملت‌ها که به وسیله منافع استراتژیک مراکز سرمایه‌داری درونی آن جذب شده؛ و مبارزه در جهت گسترش حوزه‌های نفوذ و امپراتوری ادامه می‌یابد، که سرانجام به جنگ جهانی اول منجر می‌شود. دوره بینابینی یک تغییر کیفی است، که در آن وجود جهان دوم خارج از کنترل قدرت‌های سرمایه‌داری (جنگ سرد) موجب یک مرحله از ائتلاف‌های استراتژیک در بین قدرت‌های سرمایه‌داری شد که پیش‌تر با یکدیگر در حال جنگ بودند. و به تسریع انتشار روابط سرمایه‌داری در جهان سوم کمک کرد (به شکل طنزآمیز). با فروپاشی شوروی، دوره‌ی دوم از مرحله‌ی سوم شروع می‌شود: این دوره «جهانی‌شدن» کنونی است؛ و تضادهای ذاتی این مرحله را در پرتو روشنی قرار می‌دهد: یعنی اندازه وسیعی از واحدهای کنترل همراه با گسترش آن به فراسوی دولت - ملت‌ها که صرفاً ظرفیت انتقال نفوذ جمعیت تحت تابعیت خود و عناصر

آینده‌نگرتر رژیم‌های حاکم سرمایه‌داری را در بردارد. نتیجه: قطعی‌شدن غیرمنتظره و توقف مرحله‌ی انتشار است. بدین ترتیب گذار سوم، مرحله‌ای طولانی و مملو از دشواری است.

#### 4- مرحله چهارم

این مرحله تکمیل گذار سوم به‌معنای پیدایش انباشت سرمایه‌داری در سطح جهانی است — پیوند «انباشت» و «خارجی» در شکل یک، خانه‌ی پایین سمت راست — و همان‌گونه که اکنون روشن شده‌است چیزی بیش از مجموعه‌ای از روندهای انباشت ملی و هم‌زمان به‌شمار می‌رود (نوعی از مرحله دوم، بدون یک محیط پیش‌سرمایه‌داری خارجی). مرحله چهارم شامل دولتی غیرفعال و جهانی است و پایان انتشار (که اساساً تکمیل شده‌است)، و انباشتی که مجدداً بر قهر نیروهای ذاتی روند تولید ارزش-افزا تحت کنترل سرمایه‌دار تکیه دارد. (این امر اساساً تمایز داخلی/خارجی را ملغی کرده، تمایزی که در گذار اول به منصفه ظهور رسیده بود). امکان مرحله چهارم به این بستگی دارد که یک دولت جهانی قادر باشد شکلی از هویت غیرطبقاتی را برقرار کند — در غیاب «دیگران» عنصر بیگانه‌ی خارجی، که در مقابل «مای» هویت ملی قرار می‌گیرد — که برای حفظ هژمونی ایدئولوژیک سرمایه‌داری کافی باشد. نقش ارزش‌افزایی در روابط اجتماعی شی‌واره و بازتولید هژمونی در غیاب تقسیم‌های ملی اهمیت مرکزی پیدا می‌کند. درحالی‌که شکلی از تضاد کلاسیک انباشت سرمایه‌داری مشخص شده در مرحله‌ی دوم تداوم می‌یابد، نقش ایدئولوژی «بازار آزاد» تعیین‌کننده می‌شود. به‌همان میزان که هویت ملی به‌طور کامل قابل جایگزینی نیست، امکان ایجاد بحران درون انباشت نیز، با «بحران هژمونی» همراه خواهد بود. این گرایش مرحله چهارم، در ایجاد پوشش ناکافی ملی ایدئولوژیک برای استثمار سرمایه‌داری — به اصطلاح حفره‌ای در لایه‌ی هژمونی — بیانگر یک تضاد ذاتی عمده است. بدین منوال «گذار چهارم» (که در شکل یک، نظریه‌پردازی نشده‌است)، انقلاب سوسیالیستی خواهد بود: در واقع در این نقطه سرمایه‌داری دیگر مفری ندارد.

در پایان این بحث ما به‌موضوع روش‌شناسی برمی‌گردیم. ملزومات یک مدل مرحله‌بندی واقعی (نظری). باید خصلت زنجیروار مراحل روشن باشد: برای توصیف هر مرحله سرمایه‌داری در سطح کلیات مجرد، هر مرحله به مرحله‌ی پیش‌تر هم‌چون سنگ بنای خود نیاز دارد، و هر دوره برخی شرایط اصلی ظهور را به‌دوره‌ی بعد از خود منتقل می‌کند. مثلاً مرحله‌ی چهارم به‌دولت جهانی نیاز دارد، که نظریه‌پردازان طبقه‌ی سرمایه‌داری فراملی آن را در درون نهادهای جهانی نوظهور می‌بیند (بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و غیره) (مراجعه کنید به رابینسون و هریس، 2000). این دولت نمی‌تواند تکامل یابد مگر بر بنیاد مناسبات سرمایه‌داری کمابیش جهان‌شمولی که بر زمینه‌ی انتشار در مرحله‌ی سوم به سرانجام رسیده است. مرحله‌ی سوم به‌نوبه‌ی خود به سرمایه‌داری فرادولتی نیاز دارد که تنها، نتیجه‌ی انباشتی است که دولت غیرمداخله‌گر مرحله‌ی دوم امکان آن را فراهم کرده‌است. اگر عناصر مختلط در بین شکل‌بندی‌های اجتماعی سرمایه‌داری در مراحل مختلف تکامل را کنار بگذاریم، به یک مفهوم مرحله‌ای معین از تکامل سرمایه‌داری در سطح کلیت مجرد دست می‌یابیم. این نتیجه‌ای است فشرده‌ای از تاریخ پیچیده‌ی وجود اجتماعی و تحول در سلطه‌ی سرمایه‌داری طی قرن‌ها و ابزار تفکر جدی درباره‌ی واقعیت درونی تاریخ — از جمله ظهور آن در موضوع نهایی بررسی ما، یعنی زمان کنونی.

#### 3- نتایجی برای زمان کنونی: کاربرد مدل مرحله‌ای برای موقعیت کنونی

همان‌گونه که در بالا اشاره رفت برخی از مفسران تمام نظریه‌های مربوط به مرحله‌بندی را، اساساً محافظه‌کارانه می‌دانند. من (آن‌گونه که مشهود است) این نظر را نمی‌پذیرم. معیضاً تدوین منطق درونی مرحله‌بندی اقتصاد سرمایه‌داری جهانی دعوتی روشن است به پرسش در باره‌ی ملزومات عینی برای فرارفتن از سرمایه‌داری. این نکته را باید تأیید کرد که عوامل تغییر اجتماعی در هر

دوره‌ی تاریخی در خلاء عمل نمی‌کنند؛ با عاریت از عبارت معروف مارکس «تاریخ‌شان را طبق میل‌شان نمی‌سازند» (مارکس 1963، ص 15). هیچ چیزی در دیدگاه مرحله‌بندی نقش عامل، سازمان‌دهی و آگاهی را انکار نمی‌کند، نوعی پایان رازآمیز تاریخ، اراده‌ی ما را برای حرکت در راستای جامعه‌ای شایسته‌ی توانایی بشری سد نمی‌کند. معه‌ذا، در هر دوره در راه دستیابی به اهداف، محدودیت‌هایی وجود دارد که به محدودیت‌های نهایی در مسیر ترقی بشری اشاره نمی‌کند، بلکه مسیری است برای برداشتن هر گام موثر به پیش. باید با این دشواری به‌سادگی روبرو شد، مگر این‌که ما استدلال کنیم که اراده‌ی دستیابی به هدف همه چیز است و همه چیز ممکن است (مطمئنانه به‌نام سنت مارکسیستی).

با توجه به آنچه گفته شد و با مراجعه به مدل بخش دوم، من فکر می‌کنم که ما در زمان کنونی عمیقاً در مرحله‌ی پُر از دشواری سوم قرار داریم. این به‌طور مشخص به این معناست که فتح سرمایه‌داری جهان تا حد زیادی ناکامل است. سرمایه‌داری بخش‌هایی از مرحله‌ی سوم و گذار سوم و مرحله‌ی چهارم را هنوز در پیش رو دارد. تا این‌جا اما هر اندازه این تکامل [سرمایه‌داری] فشرده باشد اصطلاح‌هایی مانند «گندیدگی» و «درحال احتضار» و نتایجی درباره‌ی سیستم سرمایه‌داری جهانی زودرس خواهد بود. (14)

این امر برای گذار سوسیالیستی چه نتایجی دربردارد؟ یک دمکراسی اصولی که احتمالاً بتواند جایگزین بازار خودبه‌خودی شود و بر بیگانگی وجود اجتماعی فائق آید، به‌تکامل تاریخی یک پرولتاریای کاملاً عام و انتزاعی نیاز دارد - پرولتاریایی که در کانون تجربه‌ی خود حامل عام‌ترین علایق بشری باشد. یک جامعه جهانی طبقه کارگر فراتر از تقسیم‌های ملی، مذهبی، و قومی و سایر تقسیم‌های اولیه می‌رود، با توجه به این‌که این سنت‌ها برای یک فرهنگ مشترک جهانی، زمینه و گوناگونی فراهم می‌کند. سرمایه‌داری گورکن واقعی خود، پرولتاریا را، صرفاً در مرحله‌ی چهارم به‌وجود می‌آورد. در واقع، آنچه سرمایه‌داری به‌شکل خودبه‌خودی به‌وجود می‌آورد یک پرولتاریای انتزاعی و بیگانه‌شده است: فراتر رفتن از بیگانگی و ظهور یک فرهنگ بر پایه‌ی اصول همکارانه نیاز به کامل‌ترین سطح آگاهی مبارزاتی از جانب طبقه کارگر در چارچوب سرمایه‌داری دارد. (برای یک توضیح کامل مراجعه کنید به لبوویتز، 2003). از این چشم‌انداز، شکست تجربه‌ی شوروی را نباید در ضعف اساسی در نظام برنامه‌ریزی و مدیریت سراغ گرفت، و حتی کژدیسی خودکامانه دلیل این شکست نبود، مبنای این کژدیسی را بیش‌تر باید در فقدان یک تجربه تاریخی پیشین از جامعه‌ی مدنی و هویت عام در سطح مرحله‌ی چهارم و نه مرحله‌ی دوم ردیابی کرد. بدون این تکامل اولیه، جایگزین کردن بازار با شکل‌های پیش‌رفته دمکراسی بسیار دشوار - نه، غیرممکن - خواهد بود، به‌نحوی که این شکل‌های دمکراتیک به دیوان‌سالاری خودکامه و تمرکز قدرت رجعت نکنند، که اساساً نیز بازگشتی است به شرایط پیش‌سرمایه‌داری. از این منظر ادعای ایدئولوژیک متعارف سرمایه‌داری در مورد پیوند بین بازار و آزادی فردی (فریدمن 1962) **در چارچوب افق محدود تکامل سرمایه‌داری در پیش‌مرحله‌ی چهارم** معتبر است. اما با فراگیر شدن رشد پرولتاریای عام که از مجردترین استثمار ممکن رنج می‌کشد و بنابراین در خود، عامیت اصولی آرزوهای بشری را حمل می‌کند، این ادعا اعتبار خود را از دست می‌دهد.

برای ارزیابی این ادعاها ما از این امتیاز برخورداریم که در مدل دوره‌بندی گذار اول و مرحله‌ی دوم، به‌درک عمیق‌تری از این‌که سرمایه دقیقاً چیست، دست یافتیم. از این‌جهت اقتصاد سیاسی برای دریافت پروژه‌ی زمان کنونی تاثیر اساسی دارد. خلاصه کنیم: انباشت سرمایه - حرکت موفق و درونی سرمایه به‌عنوان وسیله‌ی پیچیده‌ی استثمار و بازتولید طبقات مناسب با سطح نسبتاً بالایی از رشد نیروهای مولده - به‌یک میدان به اندازه‌ی کافی وسیع اجتماعی نیاز دارد، تا هویت‌های مجرد طبقاتی را حفظ کند،

و ارزش‌افزایی کامل نیروی کار را ممکن سازد: یعنی بت‌وارگی کامل و قابل اتکاء و اغتشاش هویت طبقاتی. این امر به‌نوبه‌ی خود، به نیروی قهری قدرتمند استثمار فرصت می‌دهد، تا بدون حمایت خارجی (دولت) عمل کند.

از این نقطه‌نظر، سرمایه‌داری تمام‌عیار در صحنه‌ی جهانی، نادرتر از آن است که ما معمولاً باور داریم. همان‌گونه که فئودالیسم در منطقه‌ی کوچکی (یا شاید دو منطقه) از جهان ریشه گرفت و عنصر کلیدی آن یعنی مانور فئودالی حتی در این مناطق نیز در برگیرنده‌ی اقلیتی از جمعیت بود، سرمایه‌داری نیز بر همین منوال، فقط در قسمت‌های معدودی از جهان سر برآورد، و در گسترش خود با دشواری روبرو بود (مرحله‌ی سوم، بحران انتشار). برای مشاهده این امر، انتشار روابط تولید سرمایه‌داری را نباید با سلطه‌ی جهانی شرکت‌های چندملیتی همسان گرفت. البته مراکز سرمایه‌داری تجارت جهانی را کنترل می‌کند و محصولات و نمادهایش در همه جا نفوذ کرده است؛ تی‌شرت معروف با علامت کوکاکولا به عربی، بهترین نماد ممکن در این‌مورد است. اما «کوکاکولایی کردن» مترادف با سرمایه‌داری‌شدن نیست. همان‌گونه که وجود ضمایم سرمایه‌داری در خاورمیانه، چین و بقایای جنوب و جنوب شرقی آسیا و نقاط دیگر را نمی‌توان با سرمایه‌داری یکسان گرفت. کارگران در مناطق صنعتی چین (که این‌قدر موجب نگرانی مراکز سرمایه‌داری در غرب‌اند) پرولتاریای سرمایه‌داری نیستند؛ آن‌ها غالباً در روستا و در دهکده‌های نیمه کمونی سکنی دارند که هنوز اکثریت مردم چین را در خود جا می‌دهد. جمعیتی که هنوز مالکیت، خانواده و پیوندهای خویشاوندی گسترده با دهکده‌های خود دارند که ارزش‌افزایی نیروی کار را مختل می‌سازد. فضای اجتماعی سرمایه‌داری با افراد و طبقات انتزاعی (جدا از پیوندهای خویشاوندی و پیش‌سرمایه‌داری) وجود ندارد. همین‌طور از یک سو، کارگران نفت در خاورمیانه — که از حیث تاریخی پایه‌ای برای سیاست‌های ترقی‌خواهانه و چپ سکولار در منطقه بودند، و وزنه‌ای در مقابله با استبداد سلطنتی، و از سوی دیگر فنانیسم مذهبی — به‌معنای کلاسیک، کارگران انتزاعی در بازار سرمایه‌داری محسوب نمی‌شوند. آن‌ها در رابطه با یک صنعت معین مشخص می‌شوند — نفت — و نه در رابطه با صنعت سرمایه‌داری به‌طور کلی.

حتی بازارهای کار سرمایه‌داری در امریکای لاتین غالباً به ضمایم بزرگی به‌صورت شهرهای عمده مثل بوئنس‌آیرس و سانتیاگو محدود می‌شوند. روستای پیرامون حامل روابط اجتماعی نامعینی است همراه با بخش وسیعی از کشاورزی دهقانی. و در بلوک شوروی سابق در رأس شکل‌بندی‌های اجتماعی در حال شکل‌گیری، یک الیگارش‌ی جنایت‌کار (مافیا) قرار دارد که ثروتش عمدتاً از دزدی مالکیتی حاصل‌شده که در سال‌های نظام شوروی انباشت شده‌است (مراجعه کنید به کاتز 2002، و لایمن 2002). این ثروت‌ها، نتیجه‌ی استثمار کارمزدی «آزاد» نبود، چه رسد به این که به‌نظام کارمزدی لازم برای ارزش‌افزایی خودبه‌خودی تبدیل شده‌باشد.

همان‌گونه که در بالا اشاره شد عدم موفقیت در انتشار سرمایه‌داری در مرحله‌ی سوم، نتیجه‌ی ترکیبی از تمرکز و تراکم سرمایه‌ای است که از مرحله‌ی دوم انباشت شده‌بود در پیوند با محیط خارج از خود (جهان سوم) که در آن پیش‌شرط ویژه برای انتشار خودبه‌خودی روابط بازار عمدتاً غایب بود — مازاد فردی که از رشد فشرده‌ی نیروهای مولد ناشی می‌شود. به‌طور خلاصه، سرمایه‌داری باید به‌بخش‌های وسیعی از جهان سوم کنونی وارد شود که امکان پیدایش درونی این نظام در آن‌ها وجود ندارد. این مساله همراه با سقوط شوروی هم‌چون یک نیروی موازنه، منشاء قطب‌بندی فوق‌افراطی و غیرقابل پیش‌بینی درآمد و ثروت در درون و میان کشورها شده‌است. این قطب‌بندی اکنون تهدیدی برای بقای اصلی در مناطق فقیرتر جهان به‌خصوص منطقه‌ی اسلامی در خاورمیانه، آسیای مرکزی و جنوبی و شمال آفریقا شده‌است. (آفریقای جنوبی صحرا یک مورد متفاوت و مشخصاً تراژیک است) بنابراین پایه‌ی مادی برای ظهور ناگهانی بنیادگرایی اسلامی به‌شکلی مخرب و برهم‌زننده‌ی تعادل وجود

دارد. (15) این موضوع همراه با تکنولوژی جدید و سوءاستفاده تحریک‌آمیز امپریالیسم امریکا از بنیادگرایی مذهبی علیه اتحاد شوروی سابق حوادثی را به وجود آورد که به یازده سپتامبر انجامید.

از دیدگاهی که در این جا به طور خلاصه مطرح شد، نتیجه‌ی دیگری نیز می‌توان گرفت. امپراتوری ایالت متحده هرچند ممکن است در زمان کنونی قدرتمند به نظر برسد، اما در واقع عاملی است ناپهنگام که از دوره‌ی بینابینی شوروی بجا مانده است. جنگ سرد دو قطبی برای سرمایه‌داری، وجود یک رهبر اجرایی در سطح جهانی را الزامی می‌کند، و با توجه به مرحله‌ی کنونی فراز و فرودهای متناوب در مراکز سلطه در درون سلسله‌مراتب قدرت سیاسی و اقتصاد سرمایه‌داری این نقش به ایالت متحده واگذار شده است. حتی پیش از زوال شوروی بسیاری از ناظران توجه داشتند که بین کاهش قدرت اقتصادی ایالت متحده نسبت به اروپا و ژاپن و سلطه سیاسی - نظامی این کشور تضادی وجود دارد. (و نقشی که به عنوان ارائه‌کننده‌ی ارز ذخیره دارد). حالا با سپری شدن جهان دو قطبی، این تضاد تشدید شده است. سلطه ایالت متحده در مقابل ظهور قدرت‌های جدید اقتصادی از جمله در آسیای شرقی و در برابر رشد قدرت‌ها و منافع سرمایه‌داری‌های فراملیتی چه خصوصی و چه سیاسی در حال فرسایش دائمی قرار دارد.

نتایج این بحث برای طبقه کارگر و جنبش مترقی در سراسر جهان خیلی امیدوارکننده نیست. معمولاً گفته می‌شود که جهان در برابر این انتخاب قرار دارد: «سوسیالیسم یا بربریت». به طور کلی این پیام هنوز درست است. معهذرا در لحظه‌ی کنونی ممکن است انتخاب به درستی بین سرمایه‌داری یا بربریت باشد. ما باید قبول کنیم که طبقه سرمایه‌دار کنونی برخلاف بورژوازی که صدوپنجاه سال پیش از سوی مارکس و انگلس ستایش می‌شد که «همه‌جا باید آشیانه کند، همه‌جا باید مأوا گزیند» در شکل‌دادن دنیایی که خود الگوی آن است، دچار مشکل شده است. ما در یک بحران گسترش سرمایه‌داری قرار داریم، نه بحرانی که همراه با چالش سوسیالیسم باشد. سرمایه‌داری هرچه بیش‌تر در انجام امر مطلوب خود، یعنی گسترش به خارج با دشواری روبه‌رو است. نتایج از نظر بازتولید بنیادی در بسیاری از نقاط جهان با خطر روبه‌رو شده است، تخریب زیست‌محیطی فاجعه‌بار و حمله فزاینده به مواضع تامین اجتماعی که از مدت‌ها پیش برای طبقه‌ی کارگر و لایه‌های متحد آن برقرار بود.

برآیند این عوامل به نتیجه‌ای می‌انجامد که از حیث استراتژی سیاسی حائز اهمیت است. جنبش مترقی و انقلابی طبقه کارگر در ائتلاف با سایر طبقات اجتماعی برای پیش‌برد درازمدت تکامل مادی منافع دارد، حتی اگر این ائتلاف‌ها از طریق منافع سرمایه‌داری هدایت شود، و این تحول در راستای منافع سرمایه‌داری (برای زمان حاضر) پیش‌روی کند. تحول درازمدت با پایه‌های وسیع - شهرنشینی، ارائه کمک‌های پزشکی، آموزشی، بهداشتی و سکونت - دقیقاً چیزی است که سرمایه‌داری به شکل کلاسیک و با فشار مداوم مبارزات طبقاتی از پایین قادر به تامین آن بوده است (مرحله‌ی دوم)، اما به شکل فزاینده در بسیاری از نقاط جهان دیگر قادر به تامین آن نیست. هنگامی که طبقه کارگر و نیروهای مردمی از عرف‌شدن سرمایه‌داری حمایت می‌کنند - چون کاری است که در لحظه‌ی کنونی ممکن است - درحالی‌که هم‌زمان از منافع و قدرت خود در این فرآیند حمایت می‌کنند، و آن‌را به پیش می‌برند، آن‌ها به تعیین سرشت تحول سرمایه‌داری کمک می‌کنند و جنبه‌ی مثبت تجرید به سوی بشریت عام را به وجود می‌آورند؛ لحظه‌ی عمده‌ای از «رشد مرکب». باید تاکید کرد که درک مرحله‌ای، یک مفهوم ایستا یا خطی نیست که طبق آن ما در آغاز باید روند عامیت بیگانه‌کننده‌ی جایگاه کالایی را بپذیریم و صرفاً پس از استقرار در سراسر جهان آن را به چالش بطلبیم. این امر شبیه به این خطا است که تعیین مرحله‌ای در سطح کلیت مجرد را به حوزه‌ی شکل‌بندی مشخص اجتماعی - اقتصادی منتقل کنیم. درک پیچیدگی و سطح وظایفی که در حال حاضر در برابر گسترش جهانی سرمایه‌داری قرار دارد،

محکم‌ترین بنیاد برای فرارفتن از هژمونی و اولویت‌های سرمایه‌داری و پیش‌گذاشتن امکانات تحول سوسیالیستی محسوب می‌شود.

در شرایط کنونی شاید این امیدی دست‌نیافتنی به‌نظر رسد، اما باید به‌خاطر داشته‌باشیم که توازن قوا همواره تغییر می‌کند، و می‌تواند بار دیگر به‌عنوان نتیجه‌ی آنچه در حال حاضر انجام می‌دهیم، به‌نفع ما تغییر کند. درک پیچیدگی و مرحله‌ای بودن لحظه‌ی کنونی و پذیرش محدودیت‌های عینی در برابر آنچه بلافاصله می‌توانیم انجام دهیم، نباید سبب شود که از اهداف بلندمدت چشم‌پوشی کنیم، و یا به‌طور مکانیکی آن‌ها را به آینده‌ای دور حواله دهیم. برعکس، در جهان همان‌گونه که هست باید واقع‌بینانه عمل کرد، و آن را به‌نقطه‌ای سوق داد که در آن پیشرفت‌های نو در تکامل اجتماعی به‌شکل عینی ممکن باشد؛ هرچه زودتر، بهتر.

### \* عنوان اصلی و منبع ترجمه‌ی حاضر:

David Haibman; „Theory and Necessity: The Stadial Foundations of the Present“, in: **Science & Society**, Vol. 69, No. 3, July 2005, 285–315.

### یادداشت‌ها و منابع:

از تفسیرها و پیشنهادهای رناته بریدنتال و ویلیام رایینسون صمیمانه سپاس‌گزارم، هرچند مسئولیت این نوشته با نویسنده است.  
1- پسامدرنیسم در مخالفت خود با روایت «کلیت‌بخش» ما را از فرصت مقابله با کلیت ساختاری، خودبه‌خودی و نهفته‌ی روابط اجتماعی و قدرت سرمایه‌داری محروم می‌کند. (نگاه کنید به گونزالس 2004) و در مورد مبحث چشم‌انداز سوسیالیستی به شماری ویژه‌ی علم‌و‌جامعه تحت عنوان «ساختمان سوسیالیسم از لحاظ نظری: بدیل‌هایی در برابر سرمایه‌داری و دست‌نامرئی»، بهار 2002 مراجعه کنید. این مجموعه به‌فارسی ترجمه شده و در سایت بیدار در دسترس است.

2- ارنست مندل (1975) واژه‌ی سرمایه‌داری پسین را عمومی کرد که از این امتیاز برخوردار است که اصل بنیادی تمایز پیشین و پسین را از قبل پیش‌گیری می‌کند؛ اما می‌توان آن را به‌عنوان یک لحظه پایانی در نظر گرفت که به این اصل خاتمه می‌دهد. در واقع، این مفهوم که مرحله‌ی کنونی «پسین» به‌شمار می‌رود و نه بالاترین، — در این‌جا از واژه‌ی رایج‌تر سرمایه‌داری پیش‌رفته صرف‌نظر می‌کنیم — حاوی نتیجه‌ای است که به‌وسیله‌ی هیچ نظریه‌ای به‌شکل بنیادی تأیید نمی‌شود. برای یک ارزیابی سودمند درباره نظریه دوره‌بندی در اوایل قرن بیستم به مک‌دونو 1995 مراجعه کنید.

3- حداقل در نسل اول، در دهه‌ی 1990 بسیاری از طرفداران مکتب تنظیم، پست‌مارکسیست شدند یا به‌طور کلی مارکسیسم را کنار گذاشتند.

4- ترم «غایت‌شناسی» غالباً زمانی مطرح می‌شود که با مفهوم دوره‌ها به‌طور نظری روبه‌رو می‌شویم. «غایت‌شناسی عبارت است از اسناد یک واقعیت به روندهای طبیعی که به‌طرف هدفی حرکت کنند، یا هدفی آن را شکل دهد» (دیکشنری وبستر). مثلاً در باورهای انیمستی، در بسیاری از فرهنگ‌های پیش‌صنعتی و یا در برخی از تفسیرها در باب هگل، محرکی را در واقعیت ناکامل و جزئی به‌سوی کمال در ایده‌ی مطلق حاضر می‌بیند. البته در این گزاره که روندهای عینی تاریخ حاوی صفات مرحله‌ای هستند چنین درکی را القاء نمی‌کند («روندهای بدون سوژه»).

- 5- مبارزه طبقاتی، هربار یا به بازسازی انقلابی جامعه به‌طور کلی منجر می‌شود یا به‌انهدام مشترک طبقات متخاصم. (مارکس و انگلس 1998)1848) تاکیدها اضافه شده است.
- 6- به‌عنوان مثال مارکس 1967 ص 19. برای یک توضیح کامل از تدوین مدل ماتریالیسم تاریخی طبق نوشته‌ی فوق مراجعه کنید به لایبن، 1984، 1992 فصل 13.
- 7- این یک معرفی عام نیست، سطوح اضافی ممکن است بعداً و در پیوندهای دیگری سودمند باشد. برای یک دیدگاه سه سطحی در مورد تحلیل طبقات اجتماعی نگاه کنید به دوس سانتوس 1970.
- 8- مفهوم اصلی و شکل‌دهنده در کتاب معروف جرد دیاموند تحت عنوان «تفنگ، رکاب و فولاد» جبرگرایی جغرافیایی است. که در این‌جا به‌یک عامل ثانوی منطبق با سطح پایین‌تری از تجرید، غیر از کلیت اجتماعی مجرد ارجاع داده‌شده است. اما تا جایی‌که دیاموند با ده‌ها هزار سال پیش‌تاریخ سروکار دارد تمایز جغرافیایی در واقع نقطه توجه مناسبی است. این کتاب به‌همت حسن مرتضوی به فارسی برگردانده شده است.
- 9- «درونی» به‌شکل‌گیری بازار داخلی در کشورهایی اشاره دارد که گذار به سرمایه‌داری را تجربه می‌کنند. استعمار خارجی، غارت آمریکا، ورود طلا، برده‌کردن ساکنان آفریقا و آمریکا و غیره البته نقش کاملاً آشکاری در این‌دوره بازی می‌کند. اما پویایی اصلی با تحول درونی مربوط است که اثربخشی ایجاد امپراتوری در خارج و تجارت بین‌المللی را تعیین می‌کند، به‌همین دلیل از عنوان «درونی» استفاده می‌شود. فقط بعد از آن‌که شکل‌گیری ملت‌ها کامل شد «بیرونی» در مرکز توجه قرار می‌گیرد.
- 10- تمایز بین رشد عمقی و سطحی نیروهای مولده در تدوین مدل لایبن (1992 و 1984 فصل سیزده) جنبه‌ی مرکزی دارد.
- 11- برای یک روایت مفصل‌تر از این اظهارنظر فشرده مراجعه کنید به لایبن 1992 فصل سیزده و لایبن 1984. برای یک برخورد انتقادی به‌عنوان نمونه مراجعه کنید به کارلینگ 2002، ص 123-118.
- 12- برای دقت بیشتر در این مورد مراجعه کنید به لایبن 19092 فصل 12 و 1983، 1999، 2000.
- 13- نقش ساختاری دولت در تامین شرایط انباشت سرمایه علیرغم درجه‌ی استقلال مدیران دولتی، به‌وسیله‌ی رقابت بخش‌های مختلف طبقه‌ی سرمایه‌دار برای کنترل سیاست دولت و استفاده از ماشین دولتی از جمله بخش نظامی آن تکمیل می‌شود و تغییر شکل می‌یابد تا بدین‌وسیله منافع ملی و بین‌المللی جناح‌های مختلف توضیح داده شود. شاید این محور اصلی شبکه‌ی «دولت - انحصار» باشد.
- 14- برای یک نمونه‌ی مهم از استدلال‌های مخالف مراجعه کنید به سمیر امین 2004.
- 15- می‌توان گفت که اسلام در تقابل طنزآمیز با سایر مذاهب قدیمی‌تر مثل یهودیت و مسیحیت در واقع یک مذهب پیش-سرمایه‌داری است: این مذهب هرگز با وجود جامعه مدنی و با مفهوم شهروندی عام در دولت که از نهادها و قدرت مذهبی جداست، انطباق پیدا نکرده‌است. اما با درنظرگرفتن برآمد و توان مخرب جناح راست بنیادگرایی مسیحیت لازم است که به این تمایز دقت بیشتری شود.

## REFERENCES

- Aglietta, Michel. 1979. A Theory of Capitalist Regulation: The U. S. Experience. London: New Left Books.
- Albritton, Robert, Makoto Itoh, Richard Westra, and Alan Zuege, eds. 2001. Phases of Capitalist Development. Basingstoke, England: Palgrave Macmillan.
- Amin, Samir. 2004. Obsolescent Capitalism. London and New York: Zed Books.
- Aptheker, Herbert. 1960. The Nature of Freedom, Democracy and Revolution. New York: New Century.

- Baran, Paul, and Paul M. Sweezy. 1966. *Monopoly Capital*. New York: Monthly Review Press.
- Bowles, Samuel, David M. Gordon, and Thomas E. Weisskopf. 1983. *Beyond the Waste Land: A Democratic Alternative to Economic Decline*. Garden City, New York: Anchor Press/Doubleday.
- Cammett, John. 1967. *Antonio Gramsci and the Origins of Italian Communism*. Stanford, California: Stanford University Press.
- Carling, Alan. 2002. "Analytical Marxism and the Debate on Social Evolution." In *Historical Materialism and Social Evolution*, ed. Paul Blackledge and Graeme Kirkpatrick. London and New York: Palgrave Macmillan.
- Carnoy, Martin, Manuel Castells, Stephen S. Cohen, and Fernando Henrique Cardoso. 1993. *The New Global Economy in the Information Age*. University Park, Pennsylvania: University of Pennsylvania Press.
- Das, Raju J. 1996. "State Theories: A Critical Analysis." *Science & Society*, 60:1 (Spring), 27–57.
- Diamond, Jared. 1997. *Guns, Germs and Steel: The Fates of Human Societies*. New York: W. W. Norton.
- dos Santos, Theotonio. 1970. "The Concept of Social Classes." *Science & Society*, 34:2 (Summer), 166–93.
- Foster, John Bellamy. 1986. *The Theory of Monopoly Capitalism: An Elaboration of Marxian Political Economy*. New York: Monthly Review Press.
- Friedman, Milton. 1962. *Capitalism and Freedom*. Chicago, Illinois: University of Chicago Press.
- González, Marcial. 2004. "Postmodernism, Historical Materialism and Chicana/o Cultural Studies." *Science & Society*, 68:2.
- Gramsci, Antonio. 1992. *Prison Notebooks*. Edited with an introduction by Joseph A. Buttigieg. New York: Columbia University Press.
- Heilbroner, Robert L. 1985. *The Nature and Logic of Capitalism*. New York: W. W. Norton.
- Hobsbawm, Eric J. 1964. "Introduction." In *Karl Marx, Pre-Capitalist Economic Formations*. New York: International Publishers.
- Holloway, John, and Sol Picciotto, eds. 1978. *State and Capital: A Marxist Debate*. Austin, Texas: University of Texas Press.
- Itoh, Makoto. 1980. *Value and Crisis*. New York: Monthly Review Press.
- Jay, Martin. 1973. *The Dialectical Imagination: A History of the Frankfurt School and the Institute of Social Research, 1923–1950*. Boston, Massachusetts: Little, Brown.
- Jessop, Bob. 1990. *The State Theory: Putting the Capitalist State in Its Place*. Cambridge, England: Polity Press.
- Kotz, David. 1990. "A Comparative Analysis of the Theory of Regulation and the Social Structure of Accumulation Theory." *Science & Society*, 54:1 (Spring), 5–28.
- . 2001. "Is Russia Becoming Capitalist?" *Science & Society*, 65:2 (Summer), 157–181.
- . 2002. "Is Russia Becoming Capitalist? Reply." *Science & Society*, 66:3 (Fall), 388–393.
- Kuusinen, Otto V., gen. ed. 1960. *Fundamentals of Marxism–Leninism*. Moscow: Foreign Languages Publishing House.
- Laibman, David. 1984. "Modes of Production and Theories of Transition." *Science & Society*, 48:3 (Fall), 257–94.
- . 1992. *Value, Technical Change and Crisis: Explorations in Marxist Economic Theory*. Armonk, New York: M. E. Sharpe.
- . 1999–2000. "Capitalism as History: A Taxonomy of Crisis Potentials." *Science & Society*, 63:4 (Winter), 478–502.
- . 2000. "Rhetoric and Substance in Value Theory: An Appraisal of the New Orthodox Marxism." *Science & Society*, 64:3 (Fall), 310–332.
- . 2002. "Is Russia Becoming Capitalist? Comment." *Science & Society*, 66:3 (Fall), 381–388.
- Lebowitz, Michael. 2003. *Beyond Capital: Marx's Political Economy of the Working Class*. Second Edition. Basingstoke, England: Palgrave Macmillan.
- Lembcke, Jerry. 1991–92. "Why 50 Years? Working-Class Formation and Long Economic Cycles." *Science & Society*, 55:4 (Winter), 417–445.
- Lenin, V. I. 1933. *Imperialism, the Highest Stage of Capitalism: A Popular Outline*. New York: International Publishers.
- . 1967. *The Right of Nations to Self-Determination*. 4th Edition. Moscow: Progress Publishers.
- Lipietz, Alain. 1987. *Mirages and Miracles: The Crisis in Global Fordism*. London: Verso.
- Luxemburg, Rosa. 1976. *The National Question: Selected Writings*. New York: Monthly Review Press.
- Mandel, Ernest. 1975. *Late Capitalism*. London: New Left Books.
- Marx, Karl. 1904. *A Contribution to the Critique of Political Economy*. Chicago, Illinois: Charles H. Kerr.
- . 1933. *Wage Labour and Capital. Value, Price and Profit*. New York: International Publishers.
- . 1963. *The Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte*. New York: International Publishers.
- . 1967 (1867). *Capital: A Critical Analysis of Capitalist Production*. Volume I. New York: International Publishers.
- Marx, Karl, and Friedrich Engels. 1998 (1848). *The Communist Manifesto*. New York: Monthly Review Press.
- Mavroudeas, Stavros. 2004. Review of Albritton, et al. *Science & Society*, 68:1 (Spring).

- McDonough, Terrence. 1995. "Lenin, Imperialism, and the Stages of Capitalist Development." *Science & Society*, 59:3 (Fall), 339–367.
- Minsky, Hyman P. 1982. *Can "It" Happen Again?: Essays on Instability and Finance*. Armonk, New York: M. E.
- Sharpe. Pevzner, Ia. 1984. *State Monopoly Capitalism and the Labor Theory of Value*. Moscow: Progress Publishers.
- Pirenne, Henri. 1939. *Medieval Cities: Their Origin and the Revival of Trade*. Princeton, New Jersey: Princeton University Press.
- Robinson, William I. 1996. *Promoting Polyarchy: Globalization, U. S. Intervention, and Hegemony*. Cambridge, England: Cambridge University Press.
- Robinson, William I., and Jerry Harris. 2000. "Towards a Global Ruling Class: Globalization and the Transnational Capitalist Class." *Science & Society*, 64:1 (Spring), 11–54. *Science & Society*, 1977. *The Transition from Feudalism to Capitalism: A Symposium*. With Paul M. Sweezy, Maurice Dobb, R. H. Hilton, H. K. Takahashi, and Christopher Hill. Republished as R. H. Hilton, ed., *The Transition from Feudalism to Capitalism*. London: New Left Books.
- . 2002. "Building Socialism Theoretically: Alternatives to Capitalism and the Invisible Hand." Special Issue, edited by Pat Devine. 66:1 (Spring).
- Sekine, Tom. 1975. "Uno-Riron: A Japanese Contribution to Marxian Political Economy." *Journal of Economic Literature*, Vol. XIII.
- Semenov, V. 1980. "The Diary of Socio-Economic Formations and World History." In *Soviet and Western Anthropology*, ed. E. Gellner. New York: Columbia University Press.
- Steindl, Josef. 1952. *Maturity and Stagnation in American Capitalism*. Oxford, England: Blackwell.
- Sweezy, Paul M. 1956. *The Theory of Capitalist Development*. New York: Monthly Review Press.
- . 1977. "The Transition from Feudalism to Capitalism." In *Science & Society (Symposium)*, 1977.
- Uno, Kozo. 1980. *Principles of Political Economy. Theory of a Purely Capitalist Society*. Trans. and ed. by Tom Sekine. Sussex, England: Harvester Press.
- Wood, Ellen Meiksins. 1999. *The Origin of Capitalism*. New York: Monthly Review Press

لینک کوتاه شده در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-B8>